

اثبات الاستبعاد والسماع بما يستلزمه الاسماع

عبيدالله (عبيدالله صاحب حنفى قارى)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
وَعَلَىٰ آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

از تالیفات جامع الکلمات جناب لوی عبدالرشید صاحب تحقیق و تالیف

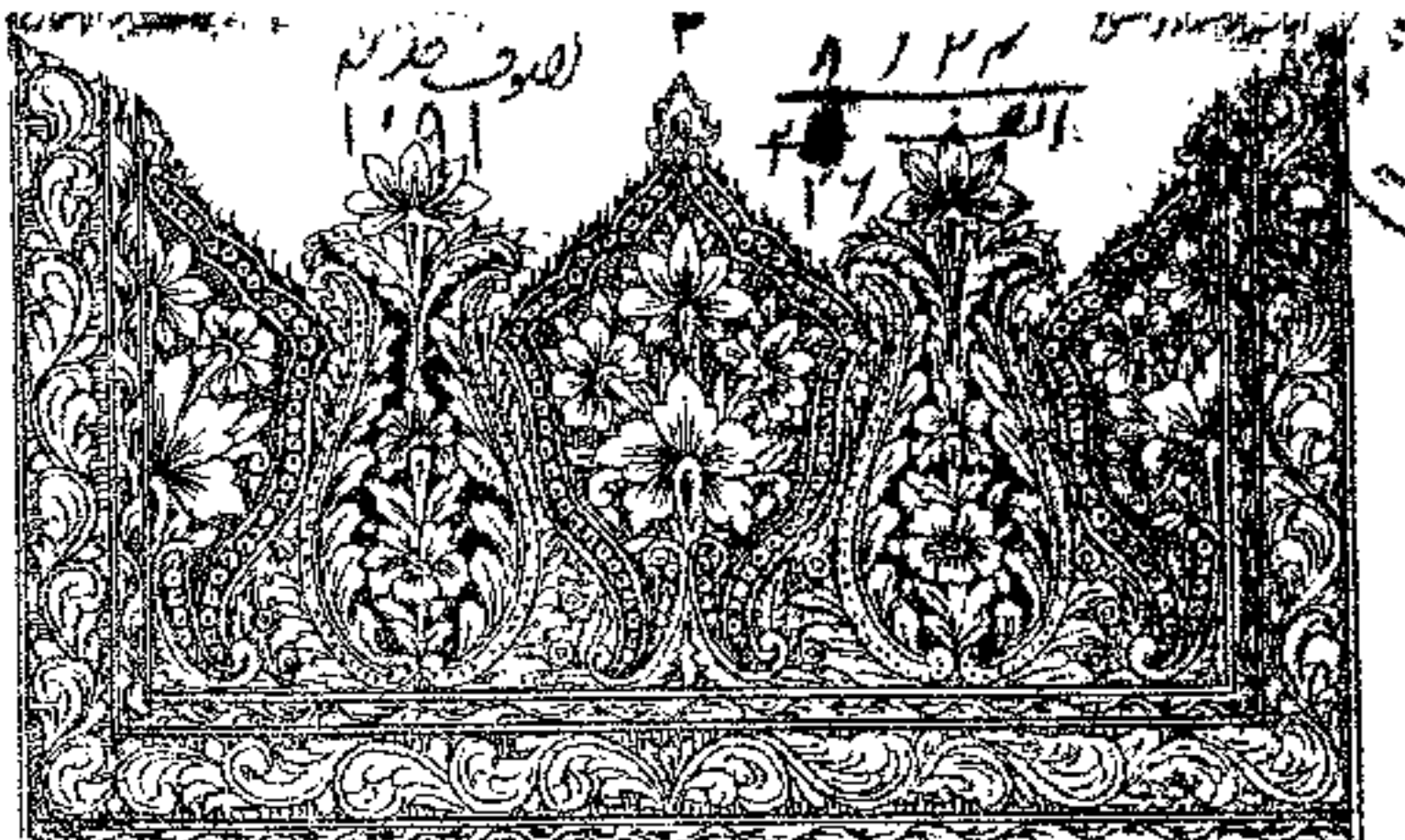
تفاتیلات
مکاتیب

بسم سی خواجہ احمد حسن صاحب لاکھ پوٹی

۱۳۱۳
مکتبہ دارالافتاء
دکن نا واقعہ شہر حیدرآباد

١٢٢
الحديد

لحروف حذرة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نَحْمَدُكَ يَا مَنْ شَرَحَ صُدُورَ الْوَأَصْلِيَّةِ وَلَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ فَشَرَحَ شُرُوحًا وَتَوَسَّرَ
 تَنْوِيرًا وَخَلَقَ فِيهِمْ تَأَثُّرًا وَتَأَثُّرًا فَمَنْ مَتَأَثَّرَ فِي وَجَدِ دَائِمٍ وَمِنْ مَوْثِقٍ فِي سَكْرِ قَائِمٍ
 فَمَثَرَهُ رَجُلٌ فِي التَّحْقِيقِ اضْطِرَابٌ وَرُفُصٌ وَتَضْفِيقٌ وَحَلْمٌ سَكْرَةٌ مِنْ حَصْرَةِ الْإِلَهِ
 الْمَيْلَ عَمَّاسِي اللَّهِ إِلَى اللَّهِ وَالْوَجْدُ حَالَةٌ هِيَ ثَمَرَةُ السَّمَاعِ وَهُوَ خَيْرٌ مَا تَلَذُّبُ بِهِ
 الْأَسْمَاعُ فِيهِ اسْتِشَارَةٌ خَفِيَّةٌ يَا قُلُوبِ مِنْ سِرِّهِ الْمَلَكُوتِ وَالْمُحِبُّوبِ وَمِنْ هُنَا
 قَدْ كَرِهَ تَأَدُّدًا وَأُخْرَى قَدْ أُنْفِجَ وَنَدِبَ بَعْدَ أُخْرَى فَمَنْ أَنَا مَا اعْظَمَ شَانَهُ
 وَنَصَلِي عَلَى نَبِيِّهِ أَفْضَلِ الرُّسُلِ الْكِرَامِ صَاحِبِ الْقَالِ وَالْحَالِ وَالْمَقَامِ فَقَالَ
 مَتَّبِعْ لِقَوْلِ بَاسِرِهَا وَهَالِكِ مَجْمَعِ الْإِحْوَالِ مِنْ آخِرِهَا وَمَقَامُهُ أَرْفَعُ الْكَلِّ
 وَأَعْلَى وَهُوَ مَقَامُهُ نِي فَتَدَلِّي وَهُوَ الَّذِي لَهُ وَقْتُ مَعَ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ لِي مَعَ اللَّهِ وَ
 هُوَ الَّذِي تَغْنِي بِنِعْمَاتِ الْأَسْرَارِ فَاسْتَمِعْ لَهَا مِنْ اسْتَعْلَامِ مِنَ الْأَبْوَابِ فَسَدَّ
 قَدْ أَغْلَبَهُمْ وَأَتْرَفِيهِمْ تَأَثُّرًا فَتَأَثُّرًا وَالْمَقَامِ رُوِّ الْقَدِيرِ أَفَمِنْهُمْ مَنْ تَرَكَ
 وَطَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ خَرَّ وَذَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ دَامَ سَكْرَةٌ فَمَا أَفَاقَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَرَعَ بِهَلَا

قرآنه وفاق ومن جملتهم من هو توفى لكل وعيانت النكاح وعوت اكل فهو قول تامر
 لجميع التاثيرات فصارت حالته من انتم المورثات فهو موثراى موثراى لم يطق ذلك
 تاثيره سائر غيرها شان تاثيره تصرف فى الاموات فاحياهم فامنوا من الفيات
 وكان دين الاسلام قد خبت ناسرا ومحييت اناسرا وانهدت دارة وكانه
 ميت فاحياها باحيا اهلها فمنا ومن ثم لقب محيى الدين فامتعا انما يقين
 لتناوليه حيوة ابدية وحصلوا بقاء سرمدية وعلى اله اساطين الدين
 محمد الا سلام والمسلمين واصحابه رعاة الا سلام وودعاة الانام
 وتابعيهم وتبعهم باحسان الى قيام الساعة وساعة القيا خصوصا
 على الملأ اولاديه وافضل اخفاده وهو الذى ما ناداه مناد الا اجابته
 وما استغاث مستغث الا اغاثه وقد افاض بكل من استغاث هو استغاث
 من مبدأ الفياض نشانه ارفع واعلى من كل ما نشأ وملا فقلنا انما الكلام
 من هذا المقام الى المواير اللهم اردد لنا حبه وحب اله وحب من احبه
 واحب اله واحينا على الاسلام وامننا على الايمان وامننا على حبيبك
 بفضلك يا شان اما بعد فيقول كليب من كلامه باب القادري العالى عبيد الله
 بن مولا نا محمد بن جنى القادري غفر الله له ولوالديه ولمن احبه وتودد اليه
 كدرين طرف زمان اختلال قران وعمر نساد اشره كاه فرقه از انبار زمان بعضه بعلمت
 تا وافقيت وبرخى بد خلدسى انا نيت به نسبت بعضى مسائل باكار پيش آمده اند وراهرو
 منع سپرده على الخصوص سلمه سماع و وجد و انشا شعر و انشا دان استمداد از حضرت اوليا
 اعند تعالى رضى الله عنهم ورضوا عنه وندا بحضرت عاليه غوثيه بلفظ يا شيخ عبد القادر شيئا الله
 من حضرات اوليا رضوان الله عليهم نظير من حسب حكم قضا ششم وفرمان واجب الايقان
 حضرت مرشدى و بلجائى سيدى وسندى وما و الى با كوره بستان ولايت نا طوره ديوان عثمان

ستر و جو مبار و لریانی تدرک کو ہستار عثمانی شاہ گل شاہنشاہ عرب و ولالہ و اغدار عشق حضرت
 مولیٰ سیندناش گنجینہ را زدوش ہم جای نیاز و ہم محل ناز بیان شیش شرح المبتون کلام
 بینش کاشف البطلون بدری کہ نورش ترقی پذیر کا املال و سموش آفاق را از و اشتفا
 بر عکس حال ارشدان و حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب کرم حضرت سید
 شاہ علی عبد القادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادی سے اصلاح
 و المبدئی نور سے مولد المتخلص بعاصی اوزم نقل ارشادہ علی الطالین افاضت و جہا
 علی العالمین بہ بیان مسائل مذکورہ در آدم و بہر چند طاققت پابرو اشتغلی ہنداشتم از ان
 و او کم زوم و عجی الز وقت اولہ و بر این بر اسے اثبات آن مطالب از کتب موجودہ ایراد
 کردم و اثبات الاستمداد والسماع بالتسلسلہ الاسماع تا دم نہادم و بہ چہار نام مرتب
 ساختم و من ابتد التوفیق و ہو بالا عابہ تحقیق و یوحسی و نعم الوکیل ہیو امر العیید لآویل
 و الیر مرجع و المآب ہو اعلم بالصدق و الصدوب لہا باب الاول فی اثبات السماع و فیہ
 فصول برانکہ درین باب در اکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمہ کردہ آورده شد
 و در بعضے مواضع عبارت کہمیا سعادت و در بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بقید ہم
 آن ایراد کردہ شد و فصل فی فوائد السماع بنا کہما یرد تعالیٰ را امر نیست در اول آدمی کہ
 آن در ان چہنن پوشیدہ است کہ آتش در آہن و سنگ و چنانکہ زخم آہن بر سنگ ان شتر
 اشکارا اگر دو و بعضو افتد چہنن سماع آواز خوش موزون گوہر دل را چہنبا نرو و ان چیزی
 پیدا اور وی آکر آدمی را اور ان اختیار ہی باو سبب ان مناسبست کہ گوہر او را با عالم
 عالم نیست کہ ان با عالم ارواح گوید و عالم علوی عالم حسن و جمال است و اصل حسن و جمال
 تناسب و ہر چہ متناسبست نمود کار نیست از جمال ان عالم کہ بر جمال و حسن متناسب کہ درین
 عالم محمد نیست ہمہ ثمر و جمال و حسن ان عالم است پس آواز خوش موزون متناسبست
 ہم متناسبست و در ان عجائب ان عالم و ان و ان سبب کا ہر در اول پیدا اور و حیرت و شوق

پدید آید و در آن باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده باشد و از
 عسفه و شوقی که راه بان بر دخیالی بود و اما چون خالی نبود و پیرایه مشغول بود آنچه بدان مشغول
 در حرکت آید چون آتش که در مهران سندان فرخته تر شود و هر که در دل آتش شوق حق نگاهداری
 و در مسم بود که آن آتش تیز تر گردد و هر که در دل باطل بود سماع زهر قاتل بود و هر که در مسم
 وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اعْلَمَنَّ الْقُلُوبَ وَالسَّرَائِرَ خَزَائِنُ الْاَسْرَارِ وَمَعَادِنُ الْجَوَاهِرِ
 قد طويت فيها جواهرها كما طويت النار في الحديد والحجر، واخفيت كما اخفي
 البهاء تحت التراب والمدار، ولا سبيل لي استشارة خفاياها الا بقدر السماع
 ولا منفذ الى القلوب الا من هدانا لاسماعه، فالنغمات الموزونة المستلثة تخرج
 ما فيها، وتظهر محاسنها او مساويعها، فلا يظهر من القلب عند التحريك الا ما
 يحويه، كما لا يترشح الاناء الا بما فيه، فاسماء للقلب محك صادق ومصباح
 ناطق فلا يصل روح السماع اليه، الا وقد تحرك فيه وهو الغالب عليه انتم
 بستر بدانکه سماع اول مرست و شمه بيد به حالتی را در قلب که تا میده شود و بوجود و وجود شمه
 تحریک طرف را پس اگر حرکت غیر موزون باشد نام او اضطراب بود و اگر حرکت موزون بود نام
 و تصنیف و رقص است و فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحه السماع و
 کشف الحق فییه بدانکه در سماع اختلاف علماست بعضی تحریر آن مائل شده اند
 بعضی بطرف اباحت رفته و نزدیکان باباحه و بعضی بااحت محض است و وقتی اباحت
 استجاب حکایت کرد قاضی ابوطیب طبری از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفه
 زنیان رح و جماعی از علماء الفاطمی را که استدلال کرده می شود بان برینکه آنها تحریر
 و میرا اعتقاد کرده اند و گفت شافعی ره در کتاب آداب القضا که غنا لم یکرهه است و شافعی
 باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیه است و کرده شو و شهادت و سعه و
 مالک نهی فرمود از غنا و این بدیهه است سوامی ابراهیم بن سعد و بود

ابو حنیفه رضی الله عنه میفرمود که در آن شب من خواب داشتم و در آن شب من خواب داشتم و در آن شب من خواب داشتم
 سفیان ثوری و حماد و ابراهیم و الشیبی و غیره هم در آن شب من خواب داشتم و در آن شب من خواب داشتم
 علاج النبوة آورده که نقل کرده اند که امام ابو حنیفه فرمود که هر شب بر منجاست
 و وقتی میگردم گوش میداشتم یعنی او و نشنید شبی آواز او را پس پرسید از اهل و سنی که
 چه شد امشب که شنیده نمیشود آواز او گفتند که بیرون برآمده بود و سینه امشب پس گرفتند و
 در زندان کردند و او را پس پیش امام عماد خود را آوردند و شفاعت کردند او را و خلاص
 گردانیدند و پرسیدند که نام او چیست گفتند عمر پس بر آوردند و از زندان هرگز انعام عمر نبود و گفت
 امام با آن مرد که باز گردید آنچه میگردی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه بقای او و نوحی
 نکرد او را دالت کرد بر بااحت گفته نزد و سماع وی هر شب با آن درج و تقوی وی
 که داشت حمل نمی توان کرد مگر بر بااحت پس آنچه وارو شده از وی برخلاف آن حمل کرده شود
 بر غنای مقترن لغزش از بر جمع میان قول و فعل استی نقل کرد ابو طالب کئی بااحت سماع را
 این جماعتی و گفت سماع کرد از میان صحابه عبد الله بن جعفر و این زبیر و معیره بن شعبه
 و معاویه و غیره هم و گفت تحقیق کرد این را یعنی سماع را اکثران از سلف صالح که عبارت
 است از صحابه و تابعین و گفت همیشه بودند بجز زبان نزدیک ماور که من شنیدند سماع
 را و فضل ایام سنته و آن ایام معدودات است که امر فرمود خدای تعالی بندگان
 خود را و این ایام بجز خود مثل ایام تشریق و همیشه بودند مثل ایام که سوا طلبت
 کنندگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفته شد ابو الحسن بن سالم را چگونه انکار میکنی سماع
 را و تحقیق بودند جنید و سرسقطه و ذوالنون که استماع میکردند گفت چگونه انکار کن
 سماع را و حال اینک جائز داشت و شنید آن را آنکه او خیر است از من پس تحقیق
 بود عبد الله بن جعفر طیار سماع میکرد و جزین نیست که انکار کرد و لهو و لعب را در سماع
 بود ابو الحیر العسقلانی الاسود از اولیا سماع میکرد و حزن میکرد و در حیرت می افتاد



وقت سماع و تصنیف کہ دوران کتابے را اور ذکر دوران کتاب بر منکرین سماع و سخن
 جماعتے ان ایشان تصنیف کردند و بر منکرین آن و حکایت کردہ شد از بعضے شیوخ
 کہ گفت دیدم ابوالعباس خضر را عم پس گفتم ویرا چه میگویی درین سماع کہ اختلاف کردی
 در وی اصحاب ما گفت آن صفور لال است کہ ثابت نمی ماند مگر اقدام علماء و حکایت
 کردہ شد از منشا والد نیور سے کہ گفت دیدم نبی صلی اللہ علیہ وسلم در منام پس گفتم
 یا رسول اللہ آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیز سے را گفت انکار نمیکنم از ان چیز سے را
 لکن گوایشان را کہ شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کند بعد آن بقرآن و حکایت کردہ شد
 از طاہر بن بلال الہداسی الوراق و بود از شاہل علم کہ گفت بودم من مشکف بجانب جدہ و بر
 یحیی کہ واقع است بر لب ریاب پس دیدم روز سے طائفہ را کہ میگفتند بجانب الیہ قوی
 را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانہ از خانہ ہا می خدا
 میگویند شعرا گفت پس دیدم نبی صلی اللہ علیہ وسلم در آن شب و صلی اللہ علیہ
 وسلم نشنیدہ بود در آن طرف مسجد و پہلو سے آنحضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و در آن وقت
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ میگفت چیز سے ان قول و نبی صلی اللہ علیہ وسلم استماع میفرمود
 و من بہما و دست مبارک خود بر سینه نمود و مانند کسی کہ بوجد آید از ان پس گفتم در نفس خود نظر
 نمودم مرا کہ انکار کنم بر آن جماعت کہ بودند کہ استماع میکردند و این رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 استماع میفرماید و ابو بکر رضی اللہ عنہ بر لب التفات فرمود و بطرف من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و گفت ہذا حق بحق یا کہ گفت حق من حق من شک میکنم دوران و گفت چند نزول میکند
 رحمت برین طائفہ در موضع وقت خوردن و نوش زیرا کہ ایشان نے خوردند مگر از نفاق
 و وقت مذکورہ زیرا چہ ایشان کلم نے کنند در مقامات صدیقان و وقت سماع
 زیرا کہ سماع میکنند با وجد و حاضر سے آید حق را و حکایت کردہ شد از جسرج کہ بود
 و سے شخصت پیدا در سماع پس گفتہ شد ویرا آیا آوردہ شود این را روز قیامت

و معرفت است و آن بمقابله جهل و بلا دست است پس همچنین اصوات مدركه بسمع منقسم
 است بسوی مستلذذ مثل صوت عنادل و فرا سیر و مستکزه مثل آواز حمیر و غیره پس ظاهر
 ترست قیاس این حاسه ولذت آن بر سایر حواس و لذات آنها ولیکن نفس پس
 دلالت میکند بر اباحت سماع صوت حسن نهادن خدا یتعالی بر بنده گان خود و آن
 زیرا که فرمود خدا یتعالی تَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ پس گفته شد آن صوت حسن است و در
 حدیث آمده مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا أَحْسَنَ الصَّوْتِ و فرمود صلی الله علیه و سلم
 اللَّهُ أَشَدُّ إِذْنَا لِلرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَيْنَةِ لَقَيْنَتِهِ
 وَالْقَيْنَةُ الْأُمَّةُ الْمُغْنِيَّةُ و در حدیث در محل مرع داود علیه السلام آمده أَنَّهُ كَانَ
 حَسَنَ الصَّوْتِ فِي النَّيَاحَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ فِي تِلَاوَةِ التَّوْرَةِ حَتَّى كَانَ يَجْتَمِعُ الْأَنْدُ
 وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ وَ كَانَ يَجْلُ مِنْ مَجْلِسِهِ أَنْ يَمَارَتَهُ جَبَّازَةٌ
 وَ مَا يَقْرُبُ مِنْهَا فِي الْأَوْقَاتِ و فرمود صلی الله علیه و سلم در مرع ابو موسی الأشعری
 لَقَدْ أُعْطِيَ مِنْ مَادَامِنْ مَزَامِيرًا لِي دَاوُدَ وَ قَوْلَ وَ یتعالی إِنَّ الْكَلِمَةَ الْأَخْوَاصُ
 لَصَّوْتِ الْمَهَيَّرِ دلالت میکند بفهوم آن بر مرع صوت حسن اگر گفته شود جزین نیست
 که مباح کرده شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکه در قرآن بود گوئیم هر آینه لازم می آید از آن
 اینکه حرام شود سماع صوت عند لبب زیرا چه آن از قرآن نیست و هر گاه جائز شد سماع صوت
 غفل بی معنی پس حرام جز نشود و سماع صوتی که فهمیده می شود از آن حکمت و معنی های صحیح
 و آن من الشَّعْرِ الْحَكِيمَةِ پس این نظر است در صوت بحیثیت اینکه طیب و حسن است
 و درجه ثانیه است نظر در صوت طیب موزون زیرا که وزن و راء حسن است پس بسا صوت
 حسن خارج است از وزن و بسا صوت موزون غیر مستطاب است و اصوات موزونه
 باعتبار مخربهای خود سه قسم است زیرا چه آن اصوات یا خارج شود از جهات مثل صوت فرا سیر
 و آواز و غمرب تفضیب و طبل و غیره و یا خارج شود از جنه حیوان و آن حیوان را انسان است

و یا غیر آن مثل صورت بلبلها و قمری ها و صاحبان صحیح از طیبور پس آن اصوات با وصف
 طبیعت آن موثر و نه متناسبه المطالع والمقاطع است پس ازین جهت لذیذند اشترا
 میشود و سماع آن را و اصل در اصوات خارج حیوانات است و جزین نیست که وضع
 کرده شد و مزامیر بر صورت خارج و این تشبیه است مرصعت را با خلقت و نیست
 شکر از آن که توصل کردند اهل صناعات بضاعت خود با بسوی تصویر آن گویا میگردد
 مراد است مثالی در خلقت که اختیار کرد خدا یقینا که اختراع آن را پس سماع
 این اصوات مستحیل است که حرام شود بجهت بودن آن طیب یا موثر و نه پس نیست
 بر و نه بطرف تحريم سماع صوت عند لیب سائر طیبور و فرقی نیست در میان
 حنجره و حنجره و نه در میان جماد و حیوان پس باید که قیاس کرده شود بر صوت
 عند لیب اصوات خارج بر ارسا کرام با اختیار آدمی مثل صوتی که خارج میشود
 از خلق آدمی یا از قضیب و طبل و دف و غیره و استثنا کرده نشود از آن که بلاهی و اوقات
 و مزامیر که وارد شد شرع منیع از آنها نه بر اکت آن زیرا که اگر منع بر اکت بود که
 قیاس کرده می شد برومی جمله ما یلذ ذبه الانسان را لکن حرام کرده شد خمر با مقتضی
 شد حرص آدمیان بآن مبالغه را در بازداشتن از آن تا اینکه منعی شد امر و راجع
 بشکستن خمرها پس حرام کرده شد با و سبب از شعار اهل شرب است و آن اوتار و
 مزامیر است پس این اشیا حرام کرده شد بتبعیت تحريم خمر بر آنکه علمتایم که این
 اشیا میخواند بسوی شرب خمر زیرا که لذتی که حاصل است از آن تمام نمیشود مگر خمر و مثل این
 علت حرام کرده شد قلیل خمر دوم آنکه این اشیا در حق قریب لعن بشرب خمر یا خوردن
 مجالس انس را بشرب پس این اشیا سبب که یعنی یاد دماندن است و ذکر این اشیا
 شوق است ایضا شوق و قیقا قوت یابد پس سبب قدام است سوم آنکه اجتماع بر آن اشیا
 هر گاه از عادات اهل فسق بوده پس منع کرده شد از تشبیه آنها زیرا چنان تشبیه بقوم فسق و این علمتایم

بزرگ سنت و فیکه شعاع بود اهل بدعت را بخوت تشبه با آنها پس بجهت این معانیها حرام کرد
 منظار عراسته و او تا حلال آن مثل عود و چنگ و رباب و ریط و غیره و اسواک این اشیا
 پس نیست در معنی آن مثل شاهین عاۃ و حجج و شاهین طبالان و مثل طبل و قضیب و برآله
 که استخراج کرده میشود از آن صوت مستطاب موزون سواک آنچه عادت کرده اند امرا
 اهل شریعت را که جمله آن نه تعلق میدارد بخر و نه یاد میدهند آن اونه تشویق میکند بسواک آن
 و نه واجب میکند تشبه با رباب آن پس نگردد در معنی آن پس باقی ماند بر اصل باحت قیاسا
 بر اصوات طیور و غیره بل میگویم سماع او تا از شخصی که نمیرند آنرا بر غیر وزن مناسب استلزم
 نیز حرام است و از اینجا ظاهر شد اینکه نیست علت در تحریم آن اشیا مجرد لذت و طیبیت بلکه
 قیاس تحلیل طیبیات است کل آن مگر آنچه در تحلیل و کس فساد است فرمود الله تعالی اقل
 مَنْ حَرَّمَ مَرَاتِبَهُ الذَّوَالِیَّ اَخْرَجَ لِعِبَادِهِ الطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
 پس این اصوات حرام نکرده شد بجهت اینکه اصوات موزون است و جزین نیست که
 حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید بیان عوارض محرمه درجه ثالثه موزون مغموم
 و آن شعراست آن خارج نمی شود مگر از جنه انسان پس یقین کرده میشود با بانه آن نیز اگر در
 نشدگر بودن او مغموم و کلام مغموم حرام نیست و صوت طیب موزون غیر حرام است پس
 هرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع بان نظر کرده شود در آنچه فهمیده میشود از آن
 پس اگر باشد در آن امر محظور ممنوع حرام کرده شود شرآن و نظم آن و حرام کرده شود و تصویب
 بان برابر است که باکان باشد یا نباشد و حق و رین با چیزی است که گفت آنرا استماع زیرا که گفت
 الشَّعْرُ کَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيحُهُ قَبِيحٌ و هرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت و اکان جائز شد
 خواندن آن باکان زیرا که افراد به احوال هرگاه مجامع شود و آن مجموع مباح و فیکه انضمام شود و
 با مباح دیگر حرام نمیشود مگر و فیکه متضمن بود مجموع محظور را که متضمن نبود آنرا احاد و نیست هیچ
 در اینجا چگونه انکار کرده شود انشا و شعرا و تحقیق انشا کرده شد پیش رسول الله صلی الله علیه و آله

و فرمود علیه السلام ان من المشعر سلکة والشاد کرد عائشه رضی الله عنها شعرة
ذهب الذين يعاشون في اكنافهم + و بقیت فی خلف کلد الا جرب و روات
کرده شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها که گفت كما قدم رسول الله صلى الله
عليه وسلم المدينة وهناك ابو بكر و بلال وكان بها و بآه فقالت يا ابي
كيف تجدك و يا بلال كيف تجدك فكان ابو بكر رضی الله عنه اذا اخذته
الحصى يقول شعر كل امرئ مصبح في اهله + والموت ادنى من شرائك فعله
وكان بلال اذا اقلعت عنه الحصى يرفع عقبرته ويقول قطعه الا لیت
شعري هل ابين ليلة + بواد و حولی اذ خرج جلیل + و هل امر دن یوم ما
میاة مجنة + و هل بيدون شامة و طفيل + گفت عائشه رضی الله عنها خبر ادم ازین رسول
الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود اللهم حجب الينا المدينة حجابا مكنة او أشد
و بتجیق بود رسول الله صلى الله عليه وسلم نقل میفرمود خشت را با قوم در بنامی مسجد
ور حالیکه وی میگفت هذی الجمال لاجال خیر + هذا ابررینا و اظهور + و ايضا
فرمود صلى الله عليه وسلم تبارک اللهم ان العیش عیش الاخرة فارحم الانصار و اهل
داین در صحیحین مذکور است و بود نبی صلى الله عليه وسلم می نهاد بر امی حسان منبری در مسجد
می ایستاد حسان بران منبر و معاشرت میکرد و از رسول الله صلى الله عليه وسلم با خفا صحبت میکرد
و میفرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يؤتد حسان بروح القدس ما تا فخر او فخر
قون رسول الله صلى الله عليه وسلم و وقتیکه انشاد کرد و تابع شعر خود را پیش
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مرا و را لا یفضض الله محاک و گفت عائشه رضی الله
عنها بودند اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم با هم میخواندند نزدیک وی اشعار و در
تسم میفرمود و روایت کرده شد از عمر بن الشریب از اب وی که گفت انشدت رسول الله
صلى الله عليه وسلم مائة فانيه من قول امية بن ابي الصلت كل ذلك يقول

هیه هیه ثم قال وان كان في شجرة ليس له درجه رابعه نظر در آن بحیثیت اینکه
 آن محرک قلب است و بر آنکس که کند است چیز را که آن غالب است بر قلب پس
 میگوید مر خدا تعالی را سببیت در مناسبت نعمات موزونه هر ارواح را حتی که آن نعمات
 هر آینه تاثیر میکنند در ارواح تاثیر کردنی عجیب پس از جمله اصوات صوتی است که خوش
 میگرداند و صوتی است که نملین میسازد و صوتی است که میخواباند و صوتی است که میزند
 و لطیف می آرد و صوتی است که استخراج میکند از اعضا حرکات را بر وزن آن از دست و پا و سر
 و ظن کردن نباید که آن از خمیدگی معانی شعر است بلکه آن جاریست در او تاری که گفته شد
 من لم یحیر که البریم و ازهاره و العود و و تارة فهو فاسد المزاج لیس له علاج
 و چگونه بود آن از فهم معنی و حال اینکه تاثیر آن شهادت است در صبی در عهد آن نیز که سنا
 می نماید او را صوت طیب از گریه او و میگرداند نفس ویرا از آنچه میگرداند او را بسوی اصفا
 آن و حمل با وصف بلاهه طبع آن متاثر میشود از صدای چنان تاثیری که خفیف می پذیرد با و
 احوال تقید را و تصویر سیدان بقوت نشاط خود در سماع آن مسافرات طویل را و باعث میشود
 و در آن نشاط آنچه بسکرمی آرد او را و موله میگرداند پس منی ویرا و قتی که طول شود بر او ویرا و در گیرد
 ویرا بخش و طلال زیر محامل و احوال هر گاه بشنود منادی حدی را دراز میکند گردن خود را و اصفا
 میکند بسوی محمدی گفته در حالیکه بر دارندة است گوشهای خود را و سرعت میکند بسیر خود
 حتی که میچسبند بروی احوال او و محامل او و بسا اوقات تلف میشود نفس او از شدت سیر
 و گرانبار و حال اینکه وی شوزندار و بان بجهت نشاط خود و هر گاه نظر کرده شد در سماع
 باعتبار تاثیر آن در قلب یا جائز نیست که حکم کرده شود بر و مطلقا بااحت و نه بتحریم بلکه این
 مختلف میشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نعمات پس حکم آن حکم مافی القلب است
 گفت ابو سلیمان سماع نیاورد در قلب آنچه نیست در وی لکن بچینا نذر آنکه در دست پس
 ترنم بکلمات مسجد موزونه عادت کرده میشود در چند موضع بجهت اغراض مخصوصه که ارتباطی به

بان اثرها و قلب و آن هفت موضع است اول غنا و جیان که ایشان اولاد و در سبکند
 باطیل و شاهین و غنا و آن مباح است زیرا چه آن اشعار بیت که نظم کرده شد در وصف
 کعبه و مقام و طیم و زمزم و سایر مشاعر و وصف بادیه و غیره و اثر آن تهج و شوق است بسوی
 حج بیت الله تعالی استعمال سیران آن اگر بود در آنجا شوقی حاصل یا استمارة شوق و اجزاء
 آن اگر نبود شوقی حاصل در هر گاه بوده است حج قریب و شوق بطرف آن محمود است تشویق بسوی
 آن کل یا تشویق محمود است و چنانچه جائز است مر و اعطاء لایکه نظم کند کلام را در و عطا و نیست بدین
 بسج و شوق و مانند مردمان بسوی حج بوصف بیت و مشاعر و وصف ثواب بر آن جائز است
 این مر غیر او را بر نظم شعر زیرا که وزن و قتیکه مضاف شود بسوی بسج میشود کلام اوقع و قلب
 پس وقتیکه اضافت کرده شود بطرف آن صوت طبیعت لغات موزون و نه زیاد شود و وقع او
 پس هر گاه اضافت کرده شود بسوی آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاد شود تاثیر جمله
 این جائز است تا او امیکه داخل نشود در و مزامیر و اوتار که از اشعار اشرا است بان اگر قصد
 کند بان تشویق کسی که جائز نبود مراد از خروج بطرف حج مثل کسی که ساقط کرد فرض را از نفس خود
 و اذن نداده و یا پدر و مادر در خروج پس آن شخص حرام است بر و خروج پس حرام شود تشویق
 حج بواسطه سماع و هر کلامی که شوق در آن بطرف خروج بر آید تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
 طریق غیر آن و بلکه غالب بود جائز نبود تحریک قلوب و معاشرت آن تشویق موضع تالی آنچه عادت
 کرده اند غازیان جهت تحریک مردمان بسوی غزوه و این نیز مباح است چنانچه بر آن حاج
 لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق احسان ایشان اشعار حاج و طرق احسان آنها را زیرا که
 غرض و مقصود این دو فریق با هم مخالف است این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزوه
 مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزوه مستحب است لیکن در حق شخصی
 که جائز است مراد از خروج بطرف غزوه موضع ثالث جزئیات که استعمال کند از اشعوان
 در وقت لغا و غرض از آن تشویق نفس انصار است و تحریک نشاط در آنها بر افعال و

مدح است بشجاعت غلبه این هر گاه که بود بلفظ لطیف و صوت طیب وقع شود در نفس
 و این مباح است در هر حال مباح و مندوب است در هر حال مندوب و مخطور است در
 حال مسلمانان اهل ذمه و هر حال مخطور زیرا که تحرک و واسعه لے المخطور مخطور است این
 منقول است از شیخان صحابه مثل علی و خالد رضی و غیره ما موضع رابع اصوات نیاحتها
 آن و تاثیر آن در تیج حزن و بکار و لذت کاتب است حزن و قسم است محمود و مذموم حزن
 مذموم مثل حزن بر چیز نیست که فوت شده فرمود خدا تعالی کلیلنا سواکے ما فاکم و حزن بل موت
 ازین قبیل است زیرا که آن نارضا مند است مرقضا خدا تعالی را و تاسف است بر چیز که او را
 تدارک نیست پس این حزن هر گاه مذموم است تحرکیان بنیاحتهم مذموم است و ازینجا
 دارد شدت صریح در نیاحتها اما حزن محمود حزن انسان است بر تقصیر و در امر دین خود و
 گریه و بر خطایا خود و بکار و بتاسکے و حزن و تحارن بر آن محمود است و بر آن محمول است
 گریه آدم عم و تحرکیان حزن و تقویات آن محمود است زیرا که آن بر انگیزه میکند بر تقصیر
 تدارک و ازین جهت بود نیاحتها داود عم محمود زیرا که بود آن نیاحتهم مع دوام حزن طول بکار
 بسبب خطایا و ذنوب پس بدینستیکه بود علیه اسلام حزن میگرد و بحزن می آورد و میگرد
 و میگردانیدستیکه که برداشته میشد جنازه یا از مجلس نیاحتها او بود که میگرد این بل بالفاظ خود
 و امکان خود و این محمود است زیرا که مفضله لے المخطور محمود است و بنا برین حرام نشود بر و اعط
 طیب لاصوت اینک بخواند بر سبب باسکان خود اشعار که مخزنه و مرققه قلب است و حرام نشود
 اینک بکار و بتاسکے نماید تا که توصل کندهاں بسوکتیکه غیر خود و آثار حزن آن موضع خاص
 سماع در اوقات سرور براسے تاکید سرد و تیج آن و آن مباح است اگر آن
 سرد و مباح بود مثل غنا و ایام عید و عرس و وقت قدم نهادن وقت و لمیر و عقیق
 و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ و سے قرآن

قرآن عزیز را و جمله این مباح است جهت اظهار سرور بآن و وجه جواز آن این است
 که بعضی الحانات بر آن گنجه میکنند فرج و سرور و طرب را پس هر آنچه جائز است سرور بآن
 جائز است و تارة سرور در آن و دلالت میکند برین از نقل انشاء زبان بر سطح باد
 و الحان وقت قدوم رسول الله صلی الله علیه و سلم نظم **ظلم البدر علينا من**
ثبات الوداع + وجب الشكر علينا ما دعا لله داع پس این اظهار سرور است
 برای قدوم آن صلی الله علیه و سلم و این سرور محمود است پس اظهار آن بشعر و نعمات
 و رقص و حرکات نیز محمود است پس تحقیق نقل کرده شد از جماعتی از صحابه رضی الله عنہم
 حمل کردند سروری که رسید ایشان را چنانچه قریب می آید و احکام رقص این جائز
 است در قدوم هر قائم که جائز است فرج بآن و در هر سبب مباح از اسباب سرور
 دلالت میکند برین آنچه روایت کرده شد در صحیحین از عائشه رضی الله عنها که گفت **لقد رأيت النبي**
صلى الله عليه وسلم يمشي في بردائه فإذا انظر إلى الحبشة يلعبون في المسجد
حتى أكون أنا الذي أسامه فأقروا قد الجارية الحدیثة السن الحراصة
على اللغو أشارت إلى طول مدته وقوفها و روایت کرد بخاری و مسلم نیز در صحیحین
 حدیث عقیل از زهری از عروه از عائشه رضی الله عنها **إن أبا بكر رضي الله عنه دخل عليها**
وعندها جاريتان في أيام منى قد فغانا وبعثنا بالنبی صلی الله علیه و سلم
مغشى بثوبه فأناصرهما أبو بكر رضي الله عنه فكشف النبي صلی الله علیه و سلم عن
وجهه وقال دعها يا أبا بكر فإنا أيام عيد وكف عائشة رضي الله عنها رأيت النبي
صلى الله عليه وسلم يمشي في بردائه وأنا انظر إلى الحبشة وهم يلعبون
في المسجد فزجرهم عمر رضي الله عنه فقال النبي صلی الله علیه و سلم أمنا
يا نبي أمر قد لا يعنى من الأمان و در حدیث عمرو بن حارث از ابن شهاب مثل آن
 دوران حدیث لفظ تغنیان و قفر بان واقع است و در حدیث ابوطالب از ابن شهاب

والله لقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم على باب حجرتي والحيفه يلعبون
 نحو ابهم في مشجدين رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يستترني بردائه الى النظر الى
 لعبهم فقام يقوم من اجلي حتى الون انا الذي انصرفت دروايت كروه شد از عايشه كه گفتم
 كنت العيب بالبنات عند رسول الله صلى الله عليه وسلم گفتم وكان يا فتى حتى
 لي فاني ينقمن من رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يسير بهن الى فلعبن معي وروايتي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها
 يوما ما هذا قالت بناتي قال فما هذا الذي اري في وسطهن قالت فرس قال
 ما هذا الذي عليه قالت جناحان قال فرس له جناحان قالت او ما سمعت انه كان
 لسليمان بن داود عثم خيل لها ارجحة قالت فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 حتى بكث لواجده في حديث محمول ست نزد طبر عادت صبيان وراستخا و صورت از حرف
 و رفاع بغير تكميل صورت آن بدليل آنچه روایت کرده شد در بعضی روایات كه ان الفراس كان له جناحان
 من رقع و گفتم عائشه رضي الله عنها دخل على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندي من
 جارية تغنيان بعناء بغاث فاصطبر على الفراش و حول وجهه قد دخل البوبل رضي
 عنه فاشتهرني وقال فرما الشيطان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقبل عليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وقال دعوهما فلما غفل غمرتهما فخرجنا وكان يومه عبد ليلى في السور
 والحراب فاما سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم واما قال تشهين تنظرفين
 فقلت نعم فاقامني وراعه وخذني على خدي ويقول دونكم يا بني ارقده حتى اذا
 ملكت قال حسبك قلت نعم قال فاذهبي وروى صحيح مسلم ووضعت راسي على منكبيه فقلت
 النظر الى لعبهم حتى كنت انا الذي انصرفت پس اين احاديث كل آن در صحیحین است
 همان نص صریح است درین كه غنا و لعب مرام نیست و در ان لالت است بر انواع از خسته اول
 لعب و پوشیده نیست عادت همیشه در رقص و لعب و دم فعل آن در سجده سوم قول و ست

صلى الله عليه وسلم وكنهه يا نبي اذ قلته واين حسرت بلعب وانما حسرت برأى ان ليس عاقد ثابت شود حسرت آن چهارم منع زودى
 دوى صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر رضى الله عنهما اذ انكروا تغيير تعليل ان بائنا ان لحسم عيسى بن قيس سرور و اين سباب سرور
 پنجم استادن صلى الله عليه وسلم من راز در مشاهده آن سماع آن سماعى وقت عاشره رضى الله عنهما و در آن دليل بر بنگه حسن خلق در
 طيبى انى نان حبس ان سبابه لعب حسن از خشونت نه بد و خشونت عيش در برابران درن و بازو شستن از شستن قول صلى الله عليه وسلم
 ابتدا عمر عائشه را انكشعدين ان منظرى و بنو ان از اضطراب طرف مسامت اهل از روى خون از غضب يا وحشت بر اكه
 التماس وقتيكه سابق بود بسا اوقات رو سبب شست گيرد و در آن محذور است پس بستم كرده شود محذوري بر محذور و بلكه ليكن ابتدای
 سوال پس ما نيت ان بستم خصمت در غنا و ضرب و دن از جارتين با انكه تشبيه كرده شد از ايزد شيطان و در ان بيان
 است كه ضرر از محرم غير و است بستم انكه صوت جارتين قرح سمع دوى صلى الله عليه وسلم ميگرد در حاليكه بر پهلوان فاده بود و اگر
 كدى يا ضرب كرده شدى يا دانه بر اينه جائز نمى آوا جلوس حاجتى كه صوت او تار قرح سمع دوى كند پس اين الت ميكند بر انكه
 صوت زمان غير محرم مثل تكريم صوت فراسير بلكه در ام كرمى شوگر وقت خوف فتنه پس اين مقابله مخصوص الت ميكند بر با غنا و قص
 و ضرب و دن و حيق و در باب نظر بسو قص حشبه در فرنج اوقات سوزان از روى قياس يوم عيده بر اكه آن وقت سرور دور
 معنى آن يوم من و ليه و عقيقه و عمان يوم قدوم از سفر و سائر اسباب فرج و دن جلا آنچه با ز بود بسبب آن فرج از روى
 شرع و جائز است فرج نيز بارتا خوان لغاتى آنها و اجتماع آنها در موضع واحد بر طعام يا كلام پس آن نيز مظنه سماع است
 در فضيل احمدى از عوارف آورده قال اخبرنا ابو ذر عطاء بن رباح عن ابى عبد الله قال فضل الحافظ المقدسى قال اخبرنا
 البرم منصور محمد بن عبد الملك المظفرى الشرحسى قال اخبرنا ابو على فضل بن منصور بن نصر الكاغدى
 السمرقندى اجازة قال حدثنا الهشيم بن كليب قال حدثنا ابو بكر بن حجاج قال قال محمد بن سعد بن
 عامر عن شعبه عن عبد العزيز بن جهميم عن النبي صلى الله عليه قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه
 وسلم اذ انزل جبرئيل عليه السلام فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فقرا اممك يدخلون
 الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم وهو خمس ما اتعاهم ففرح رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انتم
 مني يشهدنا قال بل وى نعم ان يا رسول الله قال هات فانشد البكر وى شعر قد سعت
 حية الهوى كبدى فلا طيب لها ولا راقى الا الحبيب الذى شغفت به فعندك

رَبِّي وَتَرْيَاقِي . فَوَاجِدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَوَاجِدُ الْأَصْحَابِ مَعَهُ حَقٌّ سَقَطًا
 رَدَاءٌ لَا عَنْ مَلَائِكَةٍ فَلَمَّا فَرَّغُوا أَوَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهُ قَالَ مَعَاوِيَةُ بْنُ مَالِكٍ سُفْيَانُ
 مَا أَحْسَنَ لِحُكْمِكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا مَعَاوِيَةُ لَيْسَ بِكَرِيمٍ مَنْ لَمْ يَهْتَرِ عَسِيدَ سَمَاعِ
 ذِكْرِ الْخَلِيبِ ثُمَّ قَسَمَ رَدَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى مَنْ حَامَرَ هُمْ بِأَرْبَعِ مِائَةِ
 قِطْعَةٍ وَهَذَا الْحَدِيثُ أوردناه مُسْتَدَلًّا بِمَا سَمِعْنَاهُ وَوَجَدْنَاهُ فِي الْمَوْضِعِ سَادِسَ سَمَاعٍ مَا شَفَّاهُ
 بر این تحریک شوق و ترویج عشق و تسلیه نفس پس اگر در مشاهدۀ معشوق بود غرض از آن تا کید لذت است و اگر
 بحالت مفارقت بود غرض از آن ترویج شوق است و شوق اگر چه لذت پس روی نوع لذت است و قتی که مفارقت
 شود بظن آن بحال وصال زیرا که در جائز نیست و یا سماع لذت و قوت لذت رجحان بحسب ت شوق خوب شومر خوب است
 پس در سماع ترویج عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجحانی مقدر در وصال با اطنان است و چون محبوب است و این حال است
 اگر چه مشتاق الی یزید جمله سماع وصال است و اول آنکه عشق دارد و چه یا همه خود را پس گوشش را در بسوی غنای آن تا کرده و چند
 شوق لذت وی در غنای آن پس مخلوط شود بصر از مشاهدۀ و اذن سماع و بفرود قلب لطائف معانی وصال و فراق
 پس مترادف شود و اسباب لذت پس این انواع شمع است از جمله مباحات و نبیاستماع آن و مَا الْحَيَاةُ
 الدُّنْيَا كُلُّهَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ و این از آن جمله است و همچنین اگر غصب کرده شد از و جاریه یا بسبب
 سنن الاسباب میلانی و جاریه وی حائلی پیش آمد پس میرسد و او را که تحریک کند سماع شوق خود را
 و بزرگ نیخته کند آن لذت رجحان وصال پس اگر بغیر و شد از یا اطلاق هر چه حرام شود بروی این امر بعد از آن
 چه جایز نیست تحریک شوق چنانکه جایز نیست تحقیق آن بوصول و لغتها اما تخصیصی که تمثیل کند در نفس
 خود صورت صبی او یا زنیکه حلال نیست نظر او بسوی وی و بود که نازل کند آنرا که میشوند بر کسی که تمثیل
 کرد در نفس خود پس این حرام است زیرا که این محرک فکر است در افعال مخلوطه و ترویج و امید است بطرف آنچه
 سماع نیست وصول بسوی آن محال است عشاق و سفها از جوانان وقت همچنان شهوت خالی نباشند
 در ضمیر چیزی از آن ممنوع است در حق ایشان بجهت آنکه در دست از وی در فین نه بر امری
 که راجع است بسوی نفس سماع و برای این معنی سوال کرده شد حکیمی را از عشق پس گفت دخانی بصلی

وسمع الانسان يزيله الجماع ويهيجه السماع موضع سماع شخصي كه محبوب است خداي را عشق
 ويزيد آنرا و اشتياق شديد بطرف تعاقب آن پس نظر نكند لطرف شئي مگر اينكه بيندوي سبحانه و تعالى را در ان
 وقوع نكند سمع و يراقع كنده مگر اينكه سمع كند و يرا از و ياد و پس سماع در حق و هي مبيح شوق و موكد
 عشق و حب است و آتش برآوردنده است از آتش زنده قلب است و استخراج كنده است از ان احوالي
 از مكاشفات و ملاطفات كه احاطه نكند و صفت آنرا شناسد آنرا هر كه چشيد مزه آن انكار كند آنرا هر كه
 بهره مند شد حسرتي از ذوق آن تمام كرده ميشود و آن احوال را بزبان صوفيه و جدا خود از وجود مصفا
 امي بر يافت از نفس خود احوالي را كه نمي در يافت آنرا قبل سماع و گفت صاحب رد المحتار عرف شامي
 تحت قول من مختار و من يستحل الرقص قالوا يلعبون ولا سيما بالدين ياهو و ينزول من اذ به
 التمايل و الخفض و الرفع بركات موزونة كما يفعلها بعض من ينتسب الى التصوف
 و قال نقل في البرازيه عن القوطي اجماع الايمة على حرمة هذا الغناء و صواب قضيب
 و الرقص قال و رأيت فتوى شيخ الاسلام جلال الملة و الدين الكرمانى ان مستحل
 هذا الرقص كافر تمامه في شرح الوهيانية و نقل في نور العين عن التمهيد انه
 فاسق لا كافر ثم قال التحقيق القاطع النزاع في امر الرقص و السماع يستدعي
 تفصيلا ذكره في عوارف المعارف و احياء العلوم و خلاصة ما اجاب به
 العلامة القريبن كمال باشا بقوله ما في التواجد جمعت من حرج شعر و لا التمايل
 ان اخلصت من باس فقمت تسعى على رجل و حق لمن دعا مولانا ان يسعي
 على الواس الرخصة فيما ذكر من الاوصاف عند الذكر و السماع للمارفين الصافين
 اوقاتهم الى احسن الاعمال ليس الكلي اليك الذين لضبط انفسهم عن قبائح الاحوال فهم
 لا يستمعون الا من اذنه و لا يشاقون الا له ان ذكروه نا حوا و ان شكروه با حوا
 و ان وجدوه صا حوا و ان شهدوه استوا حوا و ان سر حوا في حضرة قربه سا حوا
 ان طلب عليهم الوجد بغلباته و شر باو امن مواسر اذاداته فمنهم من طرقت

طوارق الهیة فخر و ذاب و منهم من بوقت له بوارق اللطف فخرک و طاب و منهم من
 طلع علیه الحب من مطلع القرب فسکر و غاب هذا ما عن لی فی الجواب
 و الله تعالی اعلم بالصواب و من ینک و جلا و جلا و حیجا + فلم یحجج الی قول المفسر
 له من ذاته طرف قد یمر + و سکر و انتم غیر دین انتمی و شیخ عبد الحق متحقق و یقول
 رحمۃ اللہ علیہ شرح مشکوٰۃ در باب صلوة العیدین آورده و انصاف آنست که نصی قطعی بر حرمت
 آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق تصریح کرده اند
 بعضی از متأخرین محدثین که حدیثی در حرمت غنا صحیح شده است و بعضی علما گفته اند که یافته نشده
 است و لیس قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک
 نیست که دوام احتیاط بدان و استقامت آن خلاف طریق اتباع است و فقهارا درین باب
 تشدید و تعصب بسیار است مگر بقصود ایشان قسم نموده و ستذرائع است و صحیح آنست که قول
 امام اعظم کرامت آنست و الله اعلم و ما ذکرنا من التفاسیر قریب منه ما فی مدارج النبوة
 انتمی و بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره در شرح مولانا روم تحت قوله شبنوار جبرنی چون
 حکایت میکنند فی البیتین فرموده که عارف سامی شیخ عبدالرحمن جامی قد سره در شرح این
 میفرمایند که هر دوازده فی انسان کامل و کمال که فانی فی الله و باقی با خداست و لفظ فی را با انسان
 کامل مناسبت تامه است زیرا که لفظ فی در نفی هم مستعمل میگردد و این کامل نفی وجود عارض خود کرده
 راجع بعدم اصلی خود گشته و ذات فی را هم با انسان کامل مناسبت تامه است زیرا که چنانکه فی تہی
 گشته است و الحان نفحات که از وی بظهور می آید همه منسوب بر تنده فی است همچنین انسان کامل
 از وجود خود و اوصاف خود تنهی گشته و متصف با خلاق الله گشته همه اوصاف او و اخلاق او و افعال
 او منسوب بسو حق گشته غرض ازین تقریر بیان علاقه اشعاره است و مشابهت در میان انسان
 کامل معنی حقیقی فی ظاهر است بوجه دیگر زیرا که مولوی قدس سره از باب سماع بودند و سماع آوا
 نی میفرمودند و حضرت ایشان از وقت سماع فی حالات عظیمه وارد میشدند و معارف کثیف

ميشوند و لغات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز را باید آواز هر چه در بهشت است
 نامی شنودم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل فهم احالات عظیمه پیدا میشوند
 و معارف جمیع حاصل می آیند و مشهود میشوند پس استعاره کردن لفظی را برای انسان کامل در این مناسب
 شرب مولوی و دیگران با سماع است قدس سره هم در عبارات جامی تجویز فرمودند که فی بعضی قلم گرفته مستعار
 برای انسان کامل ساخته شود مگر چه مناسب بعضی بیات نیست در آواز جدائی که در معارف ثانی واقع شده دوری
 از مرتبه غیب غلبه حکام مابله امتیاز است و در آواز زیستان غیب اول تعیین اول است که عبارت از ذات تجرد
 جمیع اوصاف و تسبیح اسماء کلیه و جزئیه و تعینات علی و جلال اجمال بود چنانکه حاصل است مظهر همه اسماء
 و تنزلات و امور بین مرتبه بوجوب کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتباری و این مرتبه احدیت است و در مرتبه
 اصلا کثرت بر او وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبه عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
 بالقوه در دست با این معنی که بعد تنزلی در تعیین ثانی کثرت پیدا شود و اما هویت ذات صرفه مطلقه در حکما
 تعیین اصلا نیست پس بوجوب است که همه اسماء و رسوم مستملک اند و در و نه مشار گرد و نه مسمی گرد بلکه
 غنی است و قدیم است نه بان معنی که عقدا و قدیم از اوصاف او باشد که این هم از جمله اسماء است بلکه بمعنی سلب
 حاجت است و سلب هدایت است و نبات خود کامل است معنی از اضافات و مستتر از مشهوریت است
 و خود نزد خود حاضر است بذاته بصورت زائد بلکه معنی اینکه نفس ذات است و بس سها ای برتر از خیال
 قیاس و گمان و وهم و زهر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکلی
 نمی تواند شد که رسیدن این مرتبه محال است سه عفا شکار کس نشود و اعم باز چنین + کاینجا همیشه یاد است
 است و اعم را انداز عارف جامی از زیستان این مرتبه را در داشتند بلکه مرتبه غیب اول را در داشتند
 فلا تغفل نیز زیستان عبارت است از آن موضع که ثابت میشود در آن فی و صلوح ظهور نمی است
 و این را مناسب نیست مگر احدیت که تعیین است که صلوح ثبوت تعینات و شیونات در دست
 و اما ذات بحت پس مستملک است در هر چیز پس حاصل معنی بر طبق تقریر این عارف است که از انسان
 کامل بشود که چون حکایت میکنند از غلبه مابله امتیاز شکایت میکنند که این غلبه مابله امتیاز از وطن اصلی

وی که غیب اول است جدا ساخته و از مرتبه غیب اول چونکه جدا گردند ممتاز
 ساخته اند از نفیر انسان مرد و زن که عبارت از اسما فعلیه اعیان ممکناتند در عالم و فرایند که جدا
 ممتاز شده از غیب اول دور افتادند و نیز عبارت سماعی فرمودند که میتواند که فی بر معنی خود باشد لکن کتاب
 از انسان کامل باین شکایت مذکوره تمام کلام است زیرا که ارباب فهم از همه موجودات بلسان احوال او
 ایشان معانی لطیفه میگیرند و بطالبان میزدول بسیارند و این لطیفه می نماید و تحقیق آنست
 که مولوی از ارباب سماع بودند و ازنی شکایت جدا میباشند و ندونی شکایت جدا فی از نیستان قطع
 شاخ او از هیچ جدالی قطع وی از طرف دیگر که ازین قطع کمال امتیاز حاصل شده و نیستان جدالی بسبب
 وقوع این سوراخ سوری که از وقوع این سوراخ ممتاز کلی از نیستان شد تا اینکه حقیقت دیگری
 کشت کرد پس شکایت فی ازین جدا میباشند و کرده شد انتهی و هم در تجلیات و معانی که یکی از تصانیف
 افضل الفضلاد اکمل الکلام برگزیده کبری یا نورچیده انبیا جناب حضرت مولانا صیغه الله علیه و آله
 مندرج و مذکور بوده است عند الرجوع بان با حسن عنوان واضح و عیان خواهد شد و در محصام
 انقادری باین شرح در تقریر یاد رسد که سماع از قدیم مسله مختلف فیها بوده است بعضی عام
 بعضی حلال میباشند یا بقول محققین کاهله حلال و لغیر سحره اهل آن کسی است که سماع
 در دل او فوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گرداند و نا اهل کسی است که خیالات شیطانی و تصور
 فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل و منقش گردد و علم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شنیدن
 و شنو شنیدن سماع از احادیث ثابت است و بیان و حدود و قص در نمای شرح هدایم مرقوم است علم

أَنَّ النَّبِيَّ لِلَّهِ وَنُصِيْبُهُ وَهَكَذَا فِي شَرْحِ الْبُرُودِيِّ الْمُسَمِّيِّ بِالنُّوِيِّ وَاعْلَمَنَّ أَنَّ السَّمْعَ الَّذِي
 اخْتَلَفُوا عَلَيْهِ وَأَنَا فِي حَقِّهِ هُوَ مَا كَانَ عَلَى سَبِيلِ اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ بِحُجْمَةِ الْفَسَاقِ وَشَارِبِي
 قَوَائِمِ الصَّلَاةِ وَأَمَّا مَنْ سَمِعَ السَّمْعَ وَهُوَ صَاحِحٌ دَائِمٌ الصَّلَاةِ لَا تَأْرَهُ الْوَرْدُ وَقَرَأَ الْقُرْآنَ
 فَهُوَ خَلَّالٌ بِلَا خِلَافٍ بَيْنَ عَلَمَانَا وَكَذَا الرَّقِصُ التَّوَائِدُ وَقَدْ وَدَّ فِي ذَلِكَ كَلِمَةُ الْخَدِيثِ وَدَنِي
 عَمْدَةَ الْفُقَهَاءِ الرَّقِصُ مَبَاحٌ وَفِي الْوَجْهِ سَمَاعُ الْغَنَائِكِ وَالرَّقِصُ وَسَمَاعُ الدُّنَى وَالْمَكَانُ فِيهِ

جلاجل کسین بکرم و درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود با حضرت
 قاضی شامی پانچویں و حضرت شیخ عبدالحق محقق دهلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیه السلام
 نوشته اند نظر اختصار درین کتاب مندرج نشده است فصل فی بیان المواضع التي یحرم
 فیها السماع بعوارض بدانکه سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در سماع و عارضی در آنکه
 اسماع و عارضی در قطع صوت و عارضی در نفس مستمع یا در موطنیت آن و عارضی در بودن شخص از عوام
 خلق عارضی اول آنکه از زنی شنود یا از کودکی که در محل شهوت باشد این حرام بود اگر چه کسی را اول بکار
 حق تعالی مستغرق بود چون شهوت در اصل آفرینش است و صورتی نیکو و چشمه آید شیطان بعبادت
 آن بر خیزد و سماع بکلم شهوت بود و سماع از کودکی که در محل فتنه نباشد مباح است و از زنی که زشت
 بود مباح نیست چون او را بیند که نظر در زنان بهر صفت که باشد حرام است اما اگر آواز از پس پرده
 شنود اگر چه فتنه بود حرام باشد و اگر نه سماع بود بدلیل آنکه دو کثیر در خانه عائشه رضی الله عنها
 سرود می گفتند و بی شک رسول صلی الله علیه و سلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود
 همچون روی کوکان لیکن نگریستن در کوکان بشهوت جائیکه بهم فتنه بود حرام باشد و آواز زنان
 همچنین است و این باحوال بگرد چو کس باشد که بر خود ایمین بود و کس باشد که ترسد و این همچنان بود
 که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان حلال باشد کسی را که از شهوت خود ایمین بود و حرام بود کسی
 که ترسد که شهوت او را در مباحش افکند یا از آنرا ترسد بچورد بوسه دادن عارضی دوم آنکه با شکر
 و رباب و چنگ و بر اهل و چیزی از رود یا بانای عرقی بود که از رود یا نهی آمده است نه بسبب آنکه خوش
 باشد که اگر کسی نیز ناخوش و ناموزون بزند هم حرام است بسبب آنکه این عادت شراب خوارگان است
 و هر چه ایشان مخصوص است حرام کرده اند به تبعیت شراب بآن سبب که شراب را بیاد دهد
 و از روی آن بجنباند تا طبل و شاپین و دت اگر چه در آن جلاجل بود حرام نیست که درین چیز است
 نیامده است و این چون رود یا نیست که این نه اشعار شراب خوارگان است پس بران قیاس نتوان
 کرد بلکه در پیش رسول صلی الله علیه و سلم زده اند و فرموده است آنرا زدن در عروسی و بانکه

جلاجل در آفریند حرام نشود و طبعی حاجیان نمازبان زردن خود رسم است اما طبع مختل حرام بود که شعا
 ایشان است و آن طبعی در آفریند میان باریک هر دو سرین آنها شاهین اگر بسوزد بود و اگر نباشد حرام نیست
 که شبان تا علاوه بر بوده است که زده اند و شافعی گوید دلیل بر آنکه شاهین حلال است آن است که آواز
 آن در گوش رسول صلی الله علیه و سلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر رضی الله عنهما گفت گوش در
 چون دست به آواز خبره پس خصت دادن ابن عمر آواز گوش دارد و دلیل آن با که سیاح است
 اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه و سلم دلیل آنست که او در آن وقت حالی بوده باشد
 شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مشغول کند که سماع اثری دارد و جنبانیدن شوق
 حق سبحانه و تعالی تا نزدیکی رساند کسی را که در همین آن کار نباشد و این بزرگ بود باضافت باحال
 که ایشان را خود این حال نبود و آن کسی که در این کار بود باشد که سماع او را شاغل بود و در حق او نقصان بود پس
 تا گردان سماع دلیل حرامی نبود که بسیار سیاح باشد که در آن دست بدارند اما دستوری او را دلیل سیاح بود
 قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود عارض سوم آنکه در سر و فحش باشد یا بهی یا طعن و در این چون شعر
 روانی که در عجاوب گویند یا صفت زنی محروم باشد که صفت زنیان پیش مردان گفتن نشاید این همه
 شعر یا گفتن دشمنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و در شای
 وصال و فراق و آنچه عادت عشاق است گفتن دشمنیدن آن حرام نیست و بان حرام کرد که کسی در
 اندیشه خود بزرگیه او را دوست دارد یا بر کودکی فرود آورد و آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر بزرگ نیز
 خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانی که ایشان ببدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
 بدان کنند این بیات ایشان را زیان ندارد که ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که در خورا حال ایشان باشد
 و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند از زردی نورایان باشد که از زلف سلسله اشکال حضرت
 الکسیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بلیت گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش تا اگر که تفصیل سر حلقه
 بر آرم + خندیدیم بر سر زلفین که مشکین + یکسج نه پدید و غلظت کرد شمارم + که از زلف زلف
 سلسله اشکال فهم کنند کسیه خواهد که تبصره عقل بان رسد تا سر یک موی از چنانچه حضرت آبی

بشناسد یک پیچ که در وی افتد همه شمار با غلط شود و همه عقلماند بهوش شود و چون حدیث شراب
 و مستی رود در شعر ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند بیت گرمی دو هزار رطل بر پایی + تانمی نخوری
 بناستت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم است نیاید بلکه بذوق راست آید چه اگر
 بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگویی و در آن کتب بسیار تصنیف کنی و کاخذ
 بسیار در آن سیاه کنی هیچ سودت نکند تا بدان صفت نگردی و آنچه از مبتدیان خرابات گویند فهمی دیگر
 کنند مثلا چون گویند بیت هر کو خرابات نشد بیدین است + زیرا که خرابات اصول دین است +
 ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین است که این صفت که آباد است
 خراب شود تا آنکه ناپدید است و رگه هر آدمی بید آید و آبادان شود شرح فهم ایشان مزار بود چه هر کسی را در خود
 نظر خود فهمی دیگر باشد و لیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدیان بر ایشان تشبیح
 مینمایند که ایشان حدیث صمغ و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند
 که این خود حجتی باشد عظیم که بگفته اند و طبعی عظیم که در منکر که از حال ایشان خبرند زید بلکه سماع ایشان خود باشد
 که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگر چه هیچ معنی ندارد و ازین بود
 که کسانی که تازی ندانند ایشانرا بر سبب تازی سماع افتد و ابلهان میخندند که او خود این نمی داند سماع چرا
 میکند و این بله این مقدار ندانند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب سحر و سحر چندان رود و با بار گران
 بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد سماع آخر شود در حال مفیت و هلاک شود باید که این آبله باشه جنگ
 و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی
 فهم کنند که نه معنی آن بود و لیکن چنانکه ایشانرا خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان نه تفسیر شعر بود چنانکه
 یکی میگفت ما ذائقتی فی التوجه الا خیالکم صوفی را حالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو نمیدانی
 که او چه میگوید چرا نمیدانم میگوید از اریم راست میگوید یا همه زاریم دور مانده و در خطریم پس سماع
 ایشان با که چنین بود و هر که کاری بر دل غلبه گرفت بر چه شنود آن شنود هر چه پند آن بید و کسیکه
 آتش عشق در حق یاور باطل ندیده باشد همه معنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

و شهوت بر و غالب بود و دوستی حق تعالی خود نشناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث
 زلف و خال صورت نیکو شنود شیطان پایی بگردن او در آورد و شهوت او را بجنایت و عشق
 نیکو رویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب
 آن ایستد تا می نیز بطریق عشق بر خیزد و بسیارند از مردان و زنان که جامه صوفیان ازند و باین کار
 مشغول شده اند و آنگاه هم بجبارات طامات این را عذر می نمایند گویند فلان را سودائی و شوری بدید
 آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق و ام حق است و او را در دام کشیده اند گویند
 دل او را نگاه داشتن و جهد کردن تا او معشوق خود را ببیند چیزی بزرگ است و قوادکی را ظریفی و نیکو
 خوبی نام کنند و فسق و لو اطاعت را شور و سو انام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر ابقلان
 کو در نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این نه لو اطاعت است که این شایه بازی است
 و بشاید نگریستن غذای روح بود و ازین جنس مایات گویند تا نصیحت خود بچندین مهیوه بپوشند و هر کس
 ندارد که این حرام و فسق است اباحتی است و خون او مباح است و آنچه از پیران گویند و حکایت
 کنند که ایشان بگوید کی نگریستن یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگریسته باشد شپوه
 نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سببی سرخ نگر و یاد در شگوفه نیکو یا باشد که آن پیران نیز خطا افتاده باشد
 که نه همه پیران معصوم باشند بآنکه پیری یا خطائی افتد یا برومی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود
 و حکایت و قصه داود علیه السلام برای آن گفت اند تا گمان نبری که بچکس از چنین صغائر این شود اگر چه
 بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبه وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا بجهت نگیری و خود را مسند در داری
 و یک سبب دیگر است لیکن آن نادر است که کس بود که او را در آن حالت که صوفیان را باشد چیزی را
 نمایند و باشد که جواهر ملائک ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بشانی و آنگاه آن کشف باشد که بعضی
 آدمی بود در غایت جمال که مثال لا بد در خود حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان
 معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در غربت بچکس نیکو تر از وجه کلی نبود
 و رسول خیر علیها السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

امر وی نیکو و از آن لذتی عظیم بیاید و چون از آن حال باز آید یعنی باز در حجاب شود و وی در طلب آن
 معنی یافت که آن صورت مثال وی بود و باشد که آن معنی باز نیاید با نگاه اگر چشم ظاهر و بر صورتی که از آن
 که با آن مناسبتی دارد آن حالت بروی تازه شود و آن معنی کم شده را باز یابد و او را از آن روحی و حالتی
 پیدا آید پس و ابا باشد که کسی رغبت نموده باشد در نگاه کردن بصورت نیکو باسی باز یافتن این لذت و کسی که
 از این اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیدار شود که از هم از آن صفت بی نگردد که صفت و نیست که از آن نیکو
 خود خبر ندارد و در جمله کارها و میان کاری عظیم و با خطر است و بغایت پوشیده است و در هیچ چیز خندان
 غلط راه نیاید که در آن دانیم مقدار اشارت کرده آمد تا معلوم شود که ایشان مظلومند که مردم ندارند که
 ایشان هم ازین جنس بوده اند که درین درگاه پیدا آمده اند و بحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین سب دارد
 که بخود ظلم کرده باشد که در ایشان تصرف کنند تا بدین آن قیاس کنند عارض میمانند آن شخص از عوام الناس
 و غالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع در حق وی محبوب بود و غالب نباشد بروی شوق
 حتی که سماع در حق وی مخطی بود لیکن مباح کرده شد و حتی از مثل سایر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
 آنکه همیشه نگردد و واجب بر آن نماند که چنانکه بعضی از گناهان صغیره است چون بسیار شود بدتر چه کبیره
 رسد بعضی از چیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود و اندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگه پان
 یکبار در مسجد بازی کردند و رسول صلی الله علیه و سلم نکر و اگر مسجرا باز نگاه ساختندی منع کردی
 و عائشہ رضی الله عنها از نظارت منع نکرد اگر کسی همیشه با ایشان میگرد و همیشه گیر و روا نباشد و عز
 کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بجاوت گیرد و سوره باشد و نشاید و نظیر آن استخوان خالی بر خند
 و اگر فراگیر خندان و جدا هر آینه قبیح گرداند و در این قبیح میگردد بسبب کثرت پس نیست هر چه حسن بود
 کثیر آن نیست هر مباح که مباح بود کثیر آن نیکو خبر مباح است و استکبار از آن حرام است پس این مباح
 مثل سایر مناجات است اگر کوئی تحقیق مودی شود بساق این کلام بطرف آنیکه جامع مباح است
 در بعضی احوال بعضی دیگر پس چرا مطلق داشتی و لا قول با یا حجت را چه اطلاق قول در بعضی احوال با یا حجت
 خلف و خطا است گوئیم این غلط است چه اطلاق متنع نمی شود مگر صحت تفصیل که ناشی میگردد از همین پنج

در و نظر است تا آنچه ناشی میگردد از احوال عارضه که متضمن است بان از خارج پس منع نمی کند اطلاق
 را تا این حدی که هرگاه سوال کرده می شود می توانیم از غسل آن بماند است بانه میگوئیم علی الاطلاق که آن حلال است
 با اینکه آن حرام است بر محرومی که ضروری یا بدانان هرگاه سوال کرده میشود از حرمی گوئیم که آن حرام
 است با آنکه حلال است شرب آن هر کسی که بگوید آن طعام در ماند و قتی که نباید قیازا لیکن غیر بحیثیت
 اینکه حرام است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و غسل بحیثیت اینکه غسل است حلال
 است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضروری بود پس عارضه ای که عارضه ای که عارضه ای که عارضه ای که عارضه ای که
 چه بیع حلال است و حرام می شود بعارضه وقوع در وقت ندارد و جمیع سماع ارجح است
 است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن بعارضه
 خارج از حیثیت ذات آن فقط - فصل فی آثار السماع و آداب بدانکه اول وجه سماع فهم
 مسموع و تنزیل آن بر معنی است که واقع شود مسموع را پس فهم و بعد از آن فهم و بعد از آن فهم
 و بعد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود در این مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
 باختلاف احوال مسموع و مسموع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بحد و طبع بود و این خطی نبود
 مراد از سماع مگر استلذ از الحان و نغمات و این مباح است و این اخس تب سماع است چه شتر مراد از شرب
 است در همین و همچنین سایر بهایم بلکه استند نمیکند این فوق مگر حیوة را پس مراد حیوان راست نوع نذ
 با صدوات طریقه حالت ثانیه اینکه سماع کند لغیرم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
 و این قسم سماع سماع شباب و در باب شهوت است و می بود تنزیل ایشان مسموع را حسب شهوات
 ایشان و مقتضای احوال ایشان این حالت غلبت از آن است که فهم کرده شود در آن مگر به بیان نخست
 آن نمی گردان آن حالت ثانیه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معاظه وی براسه
 خدا تعالی و تقلد احوال او مرتبه در تکرار مرتبه در تعذر و این سماع مراد این است خصوصاً مبتدیان
 حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرده احوال و مقامات را پس غائب شد از فهم مسموع تعالی حتی که
 غائب شد از نفس خود و احوال و معاظرات خود پس بدانکه حالت ثانیه حالت مرید بود که در

در طلب سلوک راه خود احوال مختلف با از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول آثار و سبکی
 و آسانی فرود گرفته باشد چون سختی شنود که در آن حدیث عتاب قبول فرود و وصل و بجز و قرب و بعد و رضا
 و سخط و امید و نومیدی و خوف و امن و وفا و بعد و بیعتی و شادی وصال و اندوه و فراق و غیره
 و آنچه باین مانند احوال خود تشریح کند و آنچه در باطن او باشد از وقت گیر و احوال مختلف در زهد پیدا کرده او را
 در آن اندیشها مختلف افتد و اگر قاعده علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشها افتد او را در سماع
 که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع هم کند که آن محال بود چنانکه مثلا این بیت شنود +
 بیست ترا دل بمنت میل بدان میل کجاست + و امر و زملول گشتن از بهر حسد است +
 هرگز که او را بدایتی تیز روان بوده باشد و آنگاه ضعیف تر شده پذیرد که حق تعالی را عسایتی و میل
 با او سه بوده است اکنون بگردید این تغیر در شان حق تعالی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند تغیر را بحق
 راه نبود که او مغیر است و تغیر نیست و باید که بداند که صفت او بگردید تا آن معنی که کشاوه بود در حجاب
 شد اما از آن جانب خود هرگز منع و حجاب طلال نباشد بلکه در گاه کشاوه است مثل چون آفتاب که نور آن میزدول
 است مگر کسی که در پس یواری رود و از آن در حجاب افتد آنگاه تغیر در وی پیدا آمده باشد در آفتاب
 پس باید که میگردد بیست خورشید بر آدای نگارین میست + بر بنده اگر تابان از او بیست + و باید که حواله
 حجاب با بار خود کند و به تقصیری که از وی فتنه باشد بحق تعالی او مقصود از این است که باید که هر چه صفات نقص
 تغیر است در حق خود نفس خود فهم کند و هر چه جمال و جلال وجود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این
 سرمایه ندارد از علم خود در کفر افتد و نداند و باین سبب است که خطر سماع در دوستی حق تعالی عظیم بود و در
 رابعه حالت آن شخص بود که از درجه مریدان گذشته باشد و احوال و مقامات باز پس کرده با و بنمایند آن جمال
 رسیده باشد که آنرا فنا نیستی گویند چون اصافت کنند با هر چه جز حق تعالی بود و توحید و یگانگی گویند
 چون بحق اصافت کنند و سماع اینکس بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی
 بروی تازه شود و یکی از خود غائب شود و ازین عالم پنجه برود و باشد که اگر بمثل در آتش افتد بجزیر بود چنانکه
 شیخ ابو الحسین نوری در سماع یگانگی در روید که فی کشته بودند در دوده بودند و همه پایش می برید و وی بخیر

و سماع این تمام تر بود و اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته باشد و این آن بود که او را از خود بکلی بازستاند
چنانکه آن زمان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را بر سریند و باید که این نفس را
انکار کنی و گوئی که من با ورامی بنیم چگونه نیست شده است چو نه آنست که قومی بینی که این شخص است و چون
بمیر و هم می بینی و وی نیست شده پس حقیقت و آن معنی لطیف است که محل معرفت است چو معرفت
همه چیز با زوی غائب همه در حق وی نیست شد و چون از خود نیز بجزیر شد خود در حق خود نیست شد و چون
بجز حق تعالی و در حق تعالی هیچ نماند چه ظانی بود رفت آنچه باقی است ماند پس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نبیند
گویند که همه خود اوست و من نیم یا گویند که من خود و نیم و گوی از اینجا غلط کرده اند و این معنی را بخلول عباد کرده اند
و گوی با اتحاد این چنان بود که کسی که سرگز آئینه ندیده باشد در آن نگر و صورت خود بیند پندار و که وی آئینه
فرو آمده یا پندار و که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
شود اگر نپارد که در آئینه فرو آید این حلول بود و اگر نپارد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
غلط باشد بلکه سرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگر و ولیکن چنان نماید چنین پندار کسی که کار با تمام
تشناخت بود و شرح این در چنین کتاب شوار توان گفت که علم این دراز است و ما شرح این در کتاب
احیا گفته ایم مقام دوم چون نعم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی
آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست دور است
آنست که از یک نوع بود بلکه انواع بسیار باشد اما در جنس با یکی از جنس احوال یکی از جنس مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از آن غائب شود و او را چون سستی گرداند و آن صفت گاه شوق بود گاه غم
و گاه آتش عشق بود و گاه طلب و گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آن آتش
در دل غالب شود و در آن بدماغ رسد و حواس او را غلبه کند تا نبیند و نشنود چون خفته و اگر بیند و شنود
از آن غائب غافل بود چون است نوع دیگر مکاشفات است که چیزی را نمودن گیرد از آنچه صدفیا ترا
بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اشرا سماع در آن از آن جدا است که اول آنی گفته اند چنان آئینه
باشد که در بر آن شسته بود و پاک کن از آن گردا صورت در آن پدید آید همه چیز ازین معنی است

علمی باشد و قیاسی مثالی و حقیقت آن جز آنکس معلوم نبود که بان سیدها شد آنگاه هر کسی با قدر علم خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند قیاسی قطع مگردد هر چه بقیاس بود از ورق علم بود و نه از ورق ذوق اما این مقدار گفتند تا کسی انیک ایشان را این حال بنروق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند که انکار ایشان از این دارد و سخت است که کسی بود که بنروق که بنیاید و نباشد و زراعت معلوم که بنیاید و اولیای آن کسی بود که خود را با محقری که دارد و پادشاهی اند و گوید من خود به سید و امیر هر گشت و هر چه بر او نیست همه انکار از این است بعضی خیزد و بداند که باشد که وجه تکلف بود و آن چنین نفاق بود که اگر تکلف اسباب از اول نمی آورد تا باشد که حقیقت وجه پیدا آید و در جبر است که چون قرآن شنوید بگیرند و اگر گریستن نیاید تکلف کنید حتی آن است که تکلف اسباب عز و دل آورد و آن تکلف را اثر است و باشد که حقیقت او کند سوال اگر گوی چنان است این نوم را که ظاهر نمی شود وجه ایشان وقت سماع قرآن آن کلام است تعالی است و ظاهر میشود در وقت سماع قرآن کلام شعراست پس اگر بودی آن وجه حق از لطف خداست تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان است هر آینه قرآن بنیادی بودی از غنا گویم و وجه حق آنست که ناشی شود از فرط حب و عشق تعالی و صدق ادوات آن شوق بسوی تقابل آن این برانگیزد میشود و سماع قرآن نیز در آنچه برانگیزد میشود و سماع قرآن نیست مگر حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکنند بر قول و تعالی الا کذب که الله تعالی ان القلوب و قول و تعالی مثالی تقشیر منه جلود الذين یحشون ربهم کسرت کلین جلود هم و قلوبهم الی ذکوا الله و بر آنچه پخته شود و عقیب سماع بسبب سماع و نفس آن وجه است پس طمانینت افشرد خشیست و لبین قلب جملگان و جده است و تحقیق فرمودند انما المؤمنون الذین اذا ذکروا الله رجوا انفسهم و فرمود الله تعالی لو انزلنا هذال القران علی الجبل لواجب لوانیه کما شاءتم بعد عامن خشیه الله پس و عمل و شرح و است بر قبیل احوال اگر چه نیست بر قبیل کاشفات لیکن گاهی میشود سبب مرگاشفت است و تنبیهات بر دوزخین جهت فرمود علی علیه السلام انما المؤمنون باصباحکم و فرمود بر ابوبکر اشعری لقد اوتی مرزاد امین مرزاد ابراهیم داود علیه السلام اما حکایات و اله برینک

عالم هر شد برابر با قلب و جود وقت سماع قرآن پس کثیر است پس قول و صلی الله علیه و سلم شیتنی
سورة هود و اخوات آن شبر است از وجهی که شیب حاصل بشود و از خزن و خوف آن حدیث
در روایت کرده شد که ابن مسعود رضی الله عنه قرات کرد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم سوره نسا را پس
وقتی که منتهی شد بسو قول و یقیناً فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی
هؤلاء شهیداً فرمود حسبک بود هر دو چشم وی بیلان میکرد و شک بار آورده و ای بدستیک
نبی صلی الله علیه و سلم قرات کرد این آیت را یا قرات کرده شد نزدیک و ان لدینا انکالا و جئنا
قطعا ماذا غصبة و عذابا الیما پس خروشید و در روایت دیگر وی صلی الله علیه و سلم قرات کرد
ان تعدوا نفعاتکم عباده لکم پس بگریست بود علیه السلام و وقتی که میگذاشت آیت رحمت
و عافیه فرمود و استبشار میکرد و استبشار و جود است و تحقیق شرف فرمود و الله تعالی بر این حدیث سبب
قرآن پس فرمود و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول یرى اعینهم و یفرض من الذمیر
هم اکثر فومن الحق و روایت کرده شد بر ستمیک رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که نماز میخواند و میگوید که
را جوش بود می مانند جوش دیگر من هر چه نقل کرده شد از وجوب سبب آن از صحابه و تابعین پس کثیر
است بعضی از ایشان کسی است که بخشد بعضی از ایشان کسی است که بگریست بعضی از ایشان کسی است
که غش آمد بر او و بعضی از ایشان کسی است که برود و غشیت خود دور و آورده شد که زرار بن ابی اوشه
و بود آن تابعین با من میگردان او را پس قرات کرد فاذا انقرض فی النافوس پس بخروشید و
در محراب خود حمد لله و شنید عمر رضی الله عنه مردی را که قرات میکرد ان عذابا لک لو اقم
مالک من دافع پس آواز کرد آواز کردی و افتاد در حالیکه غش آمده بود بر او پس برواشه شد
بسو خانه او پس همیشه ماند بعضی سخا و خود نگاه و بود ابو جریز تابعین قرات کرد بر وصاح و
پس شوق کرد و خورد و شنید شافعی و قایل را که قرات میکرد و هذا ابو قریظ لا یطیقون و لا یؤذن لهم
فیعتد ذونک پس غش آمد بر او و شنید علی بن الفضل قاری را که قرات میکرد و یوم یقوت بنا
لیوت العالمین پس افتاد در حالیکه غش آمده بود بر او پس گفت شمس تا که شدت آن ملائکه علمت

و همچنین نقل کرده شد از جماعی از ایشان که چنین طائفه صوفی پس تحقیق بود شبلی در سجد خود شبانه در رمضان
 و روی نماز غیر از خلف امام خود پس ایت کرده نام ولین شدنا لند هابن بالذی او هینا الیا پس
 آواز کرد شبلی آواز کردی گمان کرده و مان که تحقیق طیرن نمود روح او و زود شد خساره او و بجز او اندک کسی
 نشناود بود که میگفت بمثل هذا مخاطب الاحباب تروید بگردان این ابار بار و گفت چند اهل شمس
 بر سر سقایی پس بیم پیش و مردی را که غش آید بود بر و کس گفت مرا این مرد است تحقیق سماع کرد
 آیت از قرآن پس غش آمد بر و گفتم بخوانید بر و آن آیت را بعینها پس خوانده شد پس فایده کرد و گفت
 از کجا گفتی این گفتیم و میم یعقوب علیه السلام که بودنا بنیالی آواز بر مخلوق پس بسبب مخلوق میاشد و
 اگر بودی نابنیالی آواز بر آحق بنیانی شد از برای مخلوق پس سخن است این سخن او اشاره میکند پس
 آنچه گفت از اجنبی قول شاعری سه و کاس شربت علی لذة و اخری تدادیت فیها هاو گفت
 بعض صوفی بودم من که قرات میکردم شبی این آیت را کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس شروع کردم تریه
 آنرا پس ناگاه باقی آواز داد من چند تروید میکنی این آیت را تحقیق قتل کردی تو چهار نفر را از من که تریه شدند
 سر باسه خود با بسوا سمان زودتیکه مخلوق شدند و گفت ابو علی الغضائری مشبلی را بسا اوقات راهی بود
 و گوش موی آیت از کتاب شد دعا پس سکشیدم بر طرف اعراض زونیا پس جمع میکنم بسوا سوال
 خود و بسومردمان پس بانی نام بران حالت گفت آنچه یافت در گوش آواز قرآن پس کشید ترا بسبب
 آن بطرف خود پس آن عطف است از جانب و بر تو و نطف است از جانب و با تو و قلمبر و کبر الیسو کفتر
 توان شفقت است از جانب و بی بر تو زیرا که صلاح نیست ترا اگر تیرگی از حول قوت در توجده بسوی و
 و شنیدم روئے از اهل تصوف قاصی که قرات میکرد یا ایها النفس المطمئنة ارجع الی
 ربک راضیه نفس خبیثه پس معاوده کرد آنرا از قاری و گفت که اقول لها ارجعی و لیس تریه
 و بوجد آید و او انکر و آواز کردی پس بیرون آمد سوح و شنیدم کربن معاذ قاری را که قرات میکرد و اندر
 یوم الایام فتر الایام پس با ضطر اب بد پس آواز کرد از حرم من اندر تو ولم یقبل لیاک بعد
 الا اندر ربط الحثک بعد از آن غش میبرد و بود بر ابراهیم بن ادهم چون می شنید کسی را که قرات میکند

اذ التی انشقت مضطرب پیشا وصال وحته که بود که بزنه می آمد و حکایت کرده شد از آنکه
 بن جرج که گفت بود هر که غسل میکرد و فرات پس گذشت نزدیک و مردی بر کنار فرات که قراوت
 میکرد و اشتاد و الی و الی ^{بجانب فرات} پس همیشه بود آن مرد که اضطراب میکرد حته که غرق شد و مرد
 و ذکر کرده شد بدستیک سلمان فارسی دید جوانی را که قراوت میکرد و پس آمد بر آیت پس سخن گفت
 پس دست داشت آنرا سلمان و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال وی گفته شد مردی را که وی مردی
 پس بدست و کبری عیادت پس آن وقت و کورسوت بود و گفت یا ابله ^{الله} آیت ^{الله} القشور ^{الله} فی
 کانت بی فانها اتقی فی احسن رة فاخبر تخان الله غفر له بها کل ذنب و باجمالی نباشد
 صاف قلبی و بعد وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در مطلقا پس مثل آن کتلی الذی
 یعقی بما لا یسمع الا ادعاء و نداء صوب کفری ^{و کفری} فهو لا یعقلون بلکه صاف قلبی تاثیر میکند
 در و کلمه از حکمت که پیشوا آنرا گفت جعفر طبرسی داخل شد مردی از این فراسان رسید الطائف جنبه
 و نزدیک به جماعت بود پس گفت جنید کدام وقت برابر شو نزدیک عبدعادم و او تم و گفت بعضی شیخ
 و تنبیه داخل شود در استان را و قید کرد و بدو قید گفت جنید نیست این از نشان تو پس پیش آمد بر آن مرد
 و گفت هر گاه تحقق شود که وی مخلوق است پس و آنکه کرد آن مرد و سوال کرد وی پس اگر با
 سماع قرآن مفید بود پس چه حال است ایشان بلکه صحیح میشود بر سماع غنا از قولان نقداریان پس باید
 که بود اجتماع ایشان تو اجد ایشان در خلق قرآن نور چلی مغنیان و باید که طلب کرد شود وقت هر
 اجتماع در هر دعوت قاری رانه قوالی را چه کلام الله تعالی لا محاله افضل است از سخن گویم بلکه غنا است
 از روایح و جوار قرآن به هفت وجه و چهار اول آنکه آیات قرآن هم بحال عاشقان مناسبت ندارد
 که در آن قصد کافران و حکم معاملات اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است چه قرآن شقای هم صفاق
 خلق است و چون قاری مثل آیت میراث بر خواند که ما در از میراث شش یک است خواهی را
 همه یا آنکه نسنه را که شوهر هر چه و چهار ساه و در روز عدت باید داشت امثال این آتش عشق را نیز گویند
 که سیکه بغایت عاشق بود و از هر چیز که او را سماعی باشد اگر چه از معصومه و بود و آنچنان نادر است

وچند روزم آنکه بیشتر قرآن یاد خوانند و بسیار خوانده باشند و هر چه بسیار شنوده آید آگاهی قرآن در دل نمیشود
 و احوال تابعی که کسی دل یا شنود و بران حال کند بار و هم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت قرآن
 نو بر نو توان خواند و در روزگار رسول صلی الله علیه و سلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
 میگفتند و احوال بر ایشان پیدای آمد آنگاه بگریختند گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا
 گفت ما نیز همچون شما بودیم اکنون دل با سخت گشت یعنی بقرآن قرآن گرفت و خوف اگر و پس هر چه
 تازه بود از آن پیش باشد و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمود می تازه و بیشتر بخورد
 باز روند و گفتی ترسم که چون خوی با کعبه کند درست آن از دل ایشان برود و چه سوم اینکه مردن کلام
 سبب ذوق شعر تاثیر نیست در نفس پس نیست صوت موزون طیب یا نزهت صوت طیبی که موزون نیست
 و یافته نمیشود و وزن نگردد شعر نه در آیات و اگر زحاف کند معنی و بیستی که سخن اندازد یا سخن کند یا مائل شود
 انصدان طریق در سخن هر آینه مضطرب شود قلب تبع و باطل شود و جد و سماع او و نفرت کند طبع او
 بر کلام مناسب چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب و تشوش گردد و پس وزن درین وقت اثر نیست
 و ازین جهت طلب کرده شد شعر را و چه چهارم آنکه بیشتر در لها حرکت کنند تا او را با کمان و وزن بخندانی
 و بر این است که بر حدیث سماع کم افتد و بر آواز خوش افتد چون موزون با کمان بود آنگاه هر دو سماع
 و بر آثری دیگر و قرآن نشاید که در کمان آنگند و بر دستمان راست کنند و دران تصرف کنند
 و چون کمان بود سخن مجرب بماند اگر آتش گرم بود که بان برافروزد و چه پنجم آنکه کمان را نیز بدو باید و با کمان
 دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصه و دقت و طبل و شاپین غیر آن این صورت هنر است و قرآن عین حدیث
 آنرا صیانت باید کرد و آنگاه با چینه پار کند که در چشم عوام آنرا صورت هنر بود چنانکه رسول صلی الله
 علیه و سلم در خانه بیع نیت معوذ بود و کنیز کان و در نیردند و سرود میگفتند چون او را دیدند تا او
 بشعر گفتن گرفتند گفت فاموش باشیها تا میگفتند میگوشید چه نگاه او عین جد بود و درون گفتن که قصه
 هنر دارد و نشاید و چه ششم آنکه هر کس را که حالتی باشد و حریص بود بر آنکه بیستی شود موافق حال خود
 چون موافق نبود آنرا کاسه باشد و شاید که گوید این مگردد دیگر بگو و نشاید قرآن را دران معرض آفرین

که از آن کراست آید و باشد که همه آنها موافق هر کس نبود و اگر میبایست موافق او نباشد بر وفق حال خود تزلزل کند چه واجب نیست که از شعر آن هم گفته که شاعر خواسته است اما قرآن را نشاید که تزلزل کند بر آن پیشه خود و از معنی قرآن بگریواند پس سبب اختیار شایع قوال را این بوده است که گفته آمد و حاصل این معانی بر سبب با نماندگی ضعف شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشه نافتد اما وجه ضعف ذکر کرد و آنرا بوضوح سراج طوسی با عتد از ازان پس گفت قرآن کلام الله است و صفات از صفات و حی آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چه آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد آنرا در صفتا مخلوقه و اگر کشف کرده شود بر آفتاب با ذره از معنی او و سهیت او هر آنکه مستقطع و مدبوش و تحیر شود و امکان طبیعتا سلی است مطایع را و نسبت آن نسبت خطوط است نه نسبت حقوق و شعر نسبت آن نسبت خطوط است پس هر گاه معلق کرده شود امکان اصوات را با آنچه در ابیات است از اشارت و لطائف مشاکل گردد و بعضی آن را بعضی دیگر را پس باشد قریب بسوی خطوط و خفیف تر بر قلوب برای مشاکلت مخلوق من مخلوق را پس با او امیک بشریت باقی است و با بعضی صفات و خطوط ما ملتین بودیم بتعمیم کنیم یا نعمات شجره و اصلت طبیعت پس انبساط برای مشاهده بقای این خطوط بسوی مقصودها او که است از انبساط بسوی کلام الله تعالی که صفت وی و کلام وی است که از وی برآورد و بطرف و کجوع خواهد کرد این حاصل مقصود است از کلام و در عتد از وی فقط مقام سوم در سماع حرکت و رقص جامه دریدن است هر چه در آن مغلوب بود و اختیار باشد آن مانود نبود و هر چه چیده کند تا بمرمان نماید که او صاحب حالت و نباشد حرام بود که این عین نفاق باشد ابوالقاسم نصیر پادشاه گفت من بگویم که این قوم چون سماع مشغول باشند بهتر از آنکه بغیبت ابو عمر و بن نجید گفت اگر کسی سال غیبت کند بهتر از آنکه در سماع حالت نماید بدروغ و بدانکه کاطترین کسی باشد که سماع بیشتر و سماع باشد که بر ظاهر و پیدایند و قوت او چنان بود که خود را نگاه تواند داشت که آن حرکت با انگه و گریه و ضعف بود لیکن چنین قوت کمتر بود و همانا معنی آنرا ابو بکر رضی الله عنه گفت که کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود که قوت قلوبنا یعنی سخت بقوت شد که طاقت آن داریم که خود را نگاه

و آنکه خود را نگاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد خود را نگاه دارد و ظاهر نگردد و از جهت صحبت
 جدید بود چون سماع بشکست با ناک کردی جدید گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من شبها پس از صحبت میکرد
 تا بعد عظیم رسید یک و ز خود را نگاه داشت آخر یک با ناک بزود شکست شبگفت و فرمان یافت اما اگر کسی از
 خود حاشیة آنها را نکند و رقص کند یا بکلفت خود را بگیرد استین آور و آن رسد و بود چه رقص سماع است
 که رنگبان در مسجد رقص میکردند و عائشه رضی الله عنها بنظارت رفت و رسول صلی الله علیه و سلم
 با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی من این تو علی رضی الله عنه از شادی این رقص کرد و چند بار پائس بر زمین زد
 چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاء آکنند و با جگر رقص الله عزه گفت تو بمن ماسه نه بخال او
 نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای منی از شادی رقص کرد
 پس کسی میگویی که این حرام است خطا میکند بلکه قایت این آنست که بازی باشد و با تیز حرام نیست
 و کسی که آن سبب کند که آن حال که در حال و پیدای آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه در سیدن
 با اختیار نشاید که این صنایع کردن مال بود لیکن چون بتغلوب باشد روزی بود هر چند که جامه با اختیار روز
 و لیکن شاید که در آن اختیار و مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهد که نکند و توان که ناله بیجا اگر چه با اختیار
 بود و لیکن اگر خواهد که نکند تواند و نه هر چه بار اوت و قصد بود آدست دست از آن تواند داشت
 همه وقت و چون چنین مغلوب بود با خود نمود اما اگر ضویب جامه خرقه کند یا اختیار و پارها قسمت کنند
 که و بی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن بوزند و لیکن
 صنایع کنند و بر آسفتد و پاره کنند و با شانه چپین چون پارها چهار سو کنند بر آن عرض تا همه را
 از آن نصیب بود و بر سجاده و مرقع روزند و با شانه که اگر کتبی ثانی کرباس چهار صد پاره کند و هر پاره
 بدر و بیشتر و در سماع بود چون هر پار و چنان بود که کاری آید و آب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه
 باید داشت زمان مکان اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلها بسنجی
 بوسماع بنفایده باشد اما مکان چون راه گدسته باشد یا جاه که تاریک و ناخوش یا خانه طمانی باشد
 همه وقت شونیده شوند اما انخوان آن بود که هر که در راه بود یا در سماع باشد که اگر شکر می از اهل دنیا

یا قاری که منکر سماع باشد یا مسکفی حاضر بود که وی تکلف هر زمان حال و رقص کند یا قومی از اهل غفلت حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشیه باطل کنند یا محدث بیبوده مشغول شناسد و هر چای می نگرند و بجز نمانند یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان شان با کار اندیشیه بگردانند یا بیگانه خالی نباشد چنان سماع بکاری نیاید و این معنی آنست که چند گفته که در سماع زنان مکان اخوان شمرط است اما شمرط جاییکه زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اهل غفلت که شهوت بر ایشان غالب بود حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شهوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی شهوت بجائی نگرود باشد که نیز بدانی و بجز گرد و آن تخم بسیار غسوق و ضا د شود و هرگز چنین سماع نباید کرد پس چون کسانی که اهل سماع باشند طماع نشینند و آب نیست که همه سر در پیش افکنند و در یک دیگر نگرند و هر کسی بکلی خود بآن دهد و در میان سخن گویند آب بخورند و از جوانی نگرند و دست و سر بچینانند و بتکلیف هیچ حرکت نکنند بلکه چنانکه در تشنه نماز نشینند با دلباشند و همه دل با حق دارند و منتظر آن باشند که چه وقوع پیدا یاز غیبت بسبب سماع و خود را گناهانند تا با اختیار بر بخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب غلبات وجد بر خیزد و با وی موافقت کنند اگر کسی را دستا بفتند همه دستار بند و این همه اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هر چه بدعت بود نشاید که بسیار بدعت نیکو باشد که شافعی هم میگویی که جماعت در تراویح وضع امیر المؤمنین عمر است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی که مردم ستان بود که مخالف سنتی باشد اما حس خلق و دل مردم شاد کردن و در شرح محم دست و هر قومی را عاقلی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدعتی بود و رسول صلی الله علیه و آله گفت خالق الناس باخلاقهم با هر کسی زندگالی بر فوق عادت و خود می کن چون این قوم باین موافقت شاد شوند و این موافقت تا کردن متوحش شوند و موافقت ایشان اسبنت بود و صحابه از برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنحاستندی که وی آنها کاره بود اما چون جلسه عادت شد و از بنحاستن متوحش شوند بر خاستن بر آن دل خوشی ایشان باشد بود که عادت بدعتی بود دیگر است عادت هم دیگر و الله تعالی اعلم تعریف توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لا تعدوا ولا تحصروا

است مجال زبان ناطقہ کو کہ اندکے از بسیار و یکے از ہزارش بمعرض بیان آن درون تو اندام
بر تشدید خواطر و تطہیرین سلوب رباب سماع کہ اکثر شوق و ذوق ایمان با سماع نغمات و آواز
مشغول بشود و دوما چون موسم میگزار و شمع ارتجال موسیقی و سماع درین کتاب بیج کرده میشود
کما فی تذکرہ عمراء اخیال کہ از مؤلف الفصح زبان شیر خان بن محمد حیدر خان
لووی نورانی مذکور قدہ است

اشعار

نے بزم باقلقل شیشہ ات
یا سخاں داؤد سے آریم زور
قیامت رقم ساز لوح ہو بہت
محال ست چون سنگ خندیش
چو دل آب شد مدعا حاصل ست

بر ساقی ای دلبری پیشہ ات
کہ ماہم بر آریم ازین پردہ شود
درین نشا دل سخت جادو نواست
ولیکن بجز آب گر ویدنش چ
گل غمخیزنگ گرازدل ست

بیاید است کہ موسیقی لفظ سربانی ست مورد اصطلاح انظار لغت ہو اور گویند وسیع معنی کرہ
آمدہ یعنی صاحبان فن کرہ بر ہوا میزند اگر چه در تعریف و توصیف این علم نامعین دست زبان کنان
نظر بر پاس امر شریعت بے ادبی ست اما بجز بعضی روایات صوفیہ بطریق نقل سے پردا زرد
اکثر سے ارتقاات برانند کہ در ابتدا سے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن درینید او در حل
قامت درین دامگاہ ظلمانی نمیشا و تا آنکہ سنگ لکشای روان پرور از پردہ غیبیت بیج
وی رسید و روح آن صد آب کیفیت را بجنسیت فر گرفته صحبت بدن قبول فرمودہ بر تقدیر صمد
این قول باید کہ تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد و ایضا جز بروایات صحیحہ و کتب
معتبرہ مثل کشف المحجوب و کیمیای سعادت مذکور ست کہ فوتی حضرت خاتم الانبیا صلوات اللہ علیہ
علیہ ز غزوہ یفج و فیروزی بعد از طہرہ اشرفیت آوردند و زنان مطربہ رنگیان بنا بر ہنر کہ خود ہا
مقرر کردہ بودند در عین مسیحت گفتن سرود و دف زدن پا کو فن شروع کردند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بعاشته صدیقه رضی الله عنهما فرمودند میخوای که تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر و دروازه آمدند
و صدیقه از عقب سید فریج بروش مبارک نهاد و تماشا میکرد و بعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
پس بنا شد گفت نه و تا سونوبتین سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بس است و بین حال عمر فاروق رضی الله
عنه رسید و چو بستی آنها را بر اندر زمان مطرب بگریختند چنانکه چادر از سرها بعضی افتاد و بی سر شدند پیغمبر
علیه السلام فرمود که ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و حدیث واقع شد السماع مع احوال
الاولیاء مخصوص علی انفسهم و الله اعلم بالصواب حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا
قدس سره بارها میفرمود که ما را در روز نیاق شد است بدیگر در تنگ پور بگوش رسید بود
و آنصورتی مشاهد میشود که گویا در روزی بوده بلکه آنروز را هنوز شنیده است و در رساله
ترجمه العوارف که در زمره اهل تحقیق اعتبار تمام دارد مذکور است که هر کس آواز خوشی از زبان ایشان است
که گوش موده است یا سمع باطنش باطل گشته آنکه لا تسمع اموالک و لا تسمع الضمیر الذی حکم و انهم
عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرِفُونَ و صف حال انظار است و فی شافعی رضی الله عنه در رساله میگذشت که با او همراه
بودیم که قوالی نغمه میخواند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خود چه طرب می یابی گفت
نه شافعی گفت معلوم شد که حسن باطن شما کار از جنید قدس سره پرسیدند که سبب چیست شخصی آری
با و قارگاه آوازی شنود اضطراب قلب در نهادی افتد و حرکات غیر معاد صادر میشود و گفت
حق سبحانه و تعالی اول بند آفرینانی آدم خطاب است بکم که در عبادت او کلام و سماع
ارواح ایشان مانند لاجرم هرگاه آواز خوش بشنوند لذت آن خطابشان یاد آید و بنوعی آن حرکت
آیند منون بحمد الله علیه گوید السماء نداء من الحق للارواح و الوجد عبادة عن اجابة
الارواح للذکر النداء و التغير عبادة عن الوصول الى الحق و البكاء اشارة
من آثار فرج الوصول یکی از ابوسلیمان صلوات الله علیه پرسید که سماع چیست گفت استجاب
لاهل الحقائق و یبایح لاهل العلم و یکره لاهل الفسق و الفجور و درین مقام احترام اللطفا
بدین قدر کفایت و در هنگام آن رسید که قلم شکستیم بفسیر صریح از حقیقت آواز بگوش

اهل پیش بسا فقهه در بیان آواز که زبان هندی بنا و گویند مخفی نماند که آواز مرد و نوع است یکی
 اگر چه توسط موجودات ممکن باشد و آنرا بطور علمای هند نامند گویند و آن صیغه است که در اول آواز
 بوده و احوال نیز مختصا الا آن که ما کان بهمان صفت عاریست اکثره بر آنکه علامت غایت چون قهر
 تحت بهمان صدای قطع بود و فخر است و این به آن صدای از جمله آواز کار بزرگ شمرده بر ریاضات
 شاد حاصل نمایند چون کمال رسیده آن در استماع آن گوش گردد و خصوصیت سامع از میان
 بر نیز آواز فرقیست اینقدر تفاوت است که مسلمانان هم اندر ایران و از تصویب نموده بدگر سلاطین
 الا که کار بسوگروانند و هنوز لفظ شوکت ازین فرود گرمی باز را بنساط نمایند در کتب سلامت مرقوم است
 که چون حضرت موسی علیه السلام از کوه طور برگشته دعوی استماع کلام حق سبحانه و تعالی نمود
 یکی از کلامی یونان بصورت انکار آنحضرت آمده گفت آپسرن مائض مگر تو دعوی آن می کنی
 که کلام ازلی گفتی شنیده و از او حکیم از این عبادت آن بود که شخصی که ماده وجود و خون
 حیض بوده باشد کلام پاک را چگونه تواند شنید و ندانست که این استماع معجزه نبوت انبیا است
 و اگر ازین سیر قانها پر تومی از ان حد انتمیه و لیا امت تیر می شده باشد چه عجب القصد حضرت موسی
 فرمود بی من کلام حق شنیدم حکیم رسید که چه شنید گفت اجمع اعضا جمیع جهات شنیدم حکیم
 تصدیق نموده باز گشت دوم آواز که توسط موجودات بصدر پیوند دو آواز اهل هند است
 گویند و آن کیفیت است قایم بود که یکبار از عناصر چهارگانه است و حکما گفته اند هر گاه دو چیز که
 صلت قائم یکدیگر باشند چون سنجی جدا شوند که آنرا قلع نامند یا شدت پیوندند که آنرا قراع
 گویند پس آشیان آن متوج گردد بر مثال متوج آب آن متوج باعث بر صدوت کیفیت گردد که آنرا صوت
 و آواز گویند صدای عدو برق و سنگ آهن چوب غیره که بر هم خورند ازین قبیل است اما آنچه
 مفهوم میگردد و آواز آدمی و سایر حیوانات لطیفه دیگر نیز هست چه هوا که از دهان و بینی
 در بدن راه یابد چون آواز بر زمین خارج نمایند با بر ضیق مخرج خنجره آن کیفیت حال بر حسب
 حرکت کام در زبان و شفقتین جروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زبر و غنچه با اختلاف ظاهر گردد

| | |
|--|---|
| <p>حالاتش بود در قص بر باد دوست بگویم سماع است برادر که صیبت گران بمرج معنی بود طیر او لگس پیش شوریده دل پر نزد تبیم مانند آشفته سامان نذیر سرانیده خود می نگر و دغوشش چو شوریدگان نمی پرستی کنند برقص اندر آینه در ولا بجا پستلیم هر در گریبان برند</p> | <p>که بر آستینش جانے در دست اگر مستح را بد اتم که کپیست فرشته فروماند از سیر او که او چون لگس دست بر می نزد بر آواز مرغی بنالده فقیر ولیکن زهر وقت بازست گوش بر آواز دو ولا بجا می کنند چو و ولا بجا بر خود بگریند زار چو طاقت نماند گریبان و رند</p> |
|--|---|

بیان حقیقت مرغ قفص از شنیدن آوازها شدانس

| | |
|--|--|
| <p>هست قفص طرف مرغ دلستان سخت نقار سے عجب دار و دراز قرب صد سوراخ در منقار دوست هست در هر نقبه آواز سے دیگر چون بهر نقبه بسال دزار زار جمله درندگان خامش شوند فیلسوفی بود و مسازش گرفت سال عمر او بود قرب هزار چون بتبر وقت مردن دل خویش در میان همزم آید بهیترار</p> | <p>موضع آن مرغ در هندوستان همچونے دروسے ایسے سوراخ با نیست خفتش طاق بودن کار او زیر هر آواز او را نصدے دیگر مرغ ناستے گرد و دراز سے بیقرار در خوشے بانگ او پیش شوند علم موسیقی ز آوازش گرفت وقت مرگ خود بداند آشکار همزم آرد گرد خود یک خریش در و صد نوحه لبس زار زار</p> |
|--|--|

| | |
|---|---|
| <p>نوحه و دیگر بر آرد و در دناک نوحه و دیگر کند چون نوحه گر هر زمان بر خود بلرزند و جو برگ و زخروشش او همه درندگان دل برزند از جهان یکبارگه پیش او بسیار میرد جانور بعضی از بے قوتی بیجان شوند خون چکد از تالک و سوزا و بال و پر بر هم زند از پیش و پس بعد از آن آتش بگردد و جال او بس بسوزد و نیرمش خوش خوش بعد اگر نیز خاکستر شوند فقنسه آید ز خاکستر پدید از میان فقنسه بچسبند بر کند</p> | <p>پس از آن هر ثقیب از جان پاک چون بدان هر ثقیب چون نوحه گر در میان نوحه از ناز و ه مرگ از نفیر او همه پرندگان سوسه او آیند از نظار گه از غمش آنروز از خون جگر جمله از زاری او حیران شوند بس عجیب روزی بود آنروز او باز چون عمرش سرد با یک نفس آتش بیرون جمد از بال او زود در آتش فتد بنیرم همه مرغ و بنیرم هر دو چون اخگر شوند چون مانند ذره اخگر پدید آتش آن بنیرم جو خاکستر کند</p> |
|---|---|

فصل فی بیان انشاء الشعر و انشاده و ذکر شعراء صلوات الله علیهم

و روایت الشعر عن علی الصلوٰة و السلام

بیان که بیان انشاء شعر و ما يتعلق به من آثار قمیث یافت و مع هذا بما سے اہتمام شان آن بی بیان آن
غضلی علیہ و ذکر وہ شرایا انشاء شعر پس گفت فقیر ابو اللیث رحمہ اللہ و کتاب بستان العارفین
قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکرم بعض الناس و رخص فیہ الاخر و
فاه امن کره فاجتو بہا روی الاعمش عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن

صلى الله عليه وسلم انه قال لان يتلججوت احدكم قبا ودماحتي يريه خير له
 من ان يتلجج شعرا وكان الله تعالى قال والشعراء تبعوهم الغاؤون الخ واما حجة
 من اياح ذلك فها روى هشام بن عروة عن ابيه ابن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال ان من الشعر حكمة وروى سماك بن حرب عن جابر بن سمرة رضى الله عنه
 انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يتناشدون الشعر والنبي صلى الله
 عليه وسلم جالس بينهم يقيم وعن هشام عن ابيه قال ما رايت امرأة اعلم
 بشعر ولا بطلب ولا بفقهاء من عائشة رضى الله عنها وعن ابيها وروى
 عكرمة رضى الله عنه عن ابن عباس رضى الله عنهما قال اذا قرأ أحدكم شيئا
 من القرآن ولا يدري ما تفسيره فليتمسك من الشعر الشري لان العرب وقيل لا بد
 رضى الله عنه اكل الانصار قال الشعر غيرك قال وانا قول ايضا الشعر يري المرء
 يعطيه مائة ويا لى الله الاما اراد يقول المرء فاندق بهالى وتقوى الله افضل ما
 استفاد وروى عن الكلبى عن ابي صالح عن ابن عباس رضى الله عنهما ان عائشة
 رضى الله عنها لما بلغها خبر ابي هريرة قالت رحم الله ابا هريرة انها قال قال النبي
 صلى الله عليه وسلم لان يتلججوت احدكم قبا ودماحتي يريه خير له من ان
 يتلجج شعرا من الشعر الذى هجيت به وقيل ايضا ان معنى النهى في الشعر اذا استعمل به
 فيشغل عن قراءة القرآن والذكر واما اذا لم يشغل فلا بأس انتم اما بيان رواية شعر
 ان روى صلى الله عليه وسلم پس گفت نقيروا لى تكلم الناس في رواية الشعر عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال بعضهم لم يثبت عند شعر ويحتمون بما روى عن
 عائشة رضى الله عنها انه قيل لها هل كان النبي صلى الله عليه وسلم يتلجج بالشعر
 قالت كان افضل بحديث البيهقي وغيره انه مثل مرة بيت ابن قيس بن طرفة
 فجعل اخرا اوله قال الشعر يستجدي لك الايام ما كنت جاهلا

ويأتيك بالآخبار من لهرت و د + الخ وقال بعضهم يجوز عن الشعر كما جاء
 عنه في الأخبار وهو ما روى ابن طاووس عن أبيه أن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال يوم الخندق اللهم لا عيش إلا عيش الآخرة فارحم الأوصياء والمهاجرين واجتنب
 الأوصياء بعد الشعر ونحن الذين بايعوا عهدا على الوفاء ما بقينا أبدا + ورد
 أبو عثمان النهدي عن سلمان الفارسي رضي الله عنه أن النبي صلى الله عليه
 وسلم لما ضرب في الخندق بالمعول فقال بسم الله وببريدتنا ولوعبة ناغير
 شقينا + وروى البراء بن عازب رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 أنا النبي لا كذب أنا ابن عبد المطلب + وروى سود بن قيس عن جده أن النبي
 عليه الصلوة والسلام كان يمشي في طريق مكة فعاثب حجر أصبع فدعيت
 فقال هل أنت إلا أصبع دميت + وفي سبيل الله ما لقيت + ويروى وفي كتاب الله
 ما لقيت قال لفقير رحمه الله هذه الآخبار صحيحة ولكن يحتمل أنه لم يقصد الشعر
 ولكن كلام خرج موافقا للشعر من غير أن يكون قصد بذلك الشعر وإن
 هذه الآيات التي رويت عنه إنما هي رجز والرجز لا يكون شعرا
 وإنما هو مثل النجم من الكلام **انتهاه** أما بيان شعرا أو أنحضرت صلى الله عليه وسلم
 أن بيان النشا وشعرست وهم انشاد أن ليس بدائمه شعرا أو أنحضرت صلى الله عليه وسلم أن هذا
 ميكرونه وبارز مبداء شتر كافران رازا سلام واهل أن وندج رسول صلى الله عليه وسلم
 كفار لعنهم الله كروندت كس شمروه اندخشان بن ثابت وكعب بن مالك وعبد الله بن رواحة
 روضة الاحباب يگویند که شاعران خاوران رسول صلى الله عليه وسلم از مردان صدر و شصت و نه
 اند زمان و از ده کس بوده اند اما احسان بن ثابت بود الوليد يقال ابو عبد الرحمن يقال ابو احسان
 ابن ثابت بن لثدي بن حرام ضد جلال نصار بخاري خزرجي شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم
 از محمول شعر است در جاهليت و اسلام و اجماع کرده اند عرب برانکه اشعرايل بر اهل يثرب اند

پستر عبد القیس ثم یقین ویدانگاشعرا بل مدینه حسان بن ثابت است و زندگانی کرد او و پدرا و
 ثابت و جدا و مندر و پدر جدا و حرام هر یک صد و نسبت سال و آذینه است ابو نعیم شافعی گفته نمیشود
 در عرب چهار کس که مسائل کردند از فضیلت حد که اتفاق افتاده باشد مدت اعمار ایشان بقدر غیر
 ایشان عبد الرحمن بن حسان بن ثابت چون که میگردد این را می افتاد بر تقاضای خود بر فراش خود و در آن
 میگردد و پادشاه خود را نهد و میگردد و فایغ اندر و مردن گمان آنکه پس من نیز بدان سن خواهم رسید پس چون شش
 ساله در آن صحنی مرده که گفت حسان بن ثابت از فحول شعراست و ابو جاتم گفت که می آید از او شعرا نرم گشت
 اصعب نسبت کرده می شود و بومی شایسته که صحیح نیست از او ابو جاتم از ابو عبیده آورده که گفت
 فضل داده شد حسان بر شعرا بسبب غیر شعرا انصار بود و در جاهلیت و شاعر رسول خدا بود و نبوت و
 شاعر تمامه بین بود در اسلام و میگردد شعرا جاهلیت و آ بود و بود از شعرا سلام می زیار که اسلام با سینه
 از کذب و منع میکنند از ان و شعر ترنمین میدیدند و از کذب و اقراط و در وصف و ترنمین بغیر حق و این همه
 کذب است و زندگانی کرد حسان شصت سال و جاهلیت و شصت در اسلام و در یافته بود تا بعنه
 و بیانی را در او خوانده بود پیش ایشان شعر خود را در هر دو مسلم داشتند و ادرا و گفتند که تو شاعری
 و وی همچو دیگر مشرکان قریش بر انا نهایی که همچو دیگر و در رسول خدا را صلی الله علیه و سلم شاعری
 این از بر سه بکسر از او فرج نمودند و سکون عین مهله دفع را در آنرا الف و ابو سفیان بن الحارث از
 عبد المطلب بن عم رسول الله و عمر بن العارض و غیر هم آورده اند که گفت یکی از مسلمانان بی مخرج
 بر صلی الله علیه و سلم که چون از جانب این قوم را که همچو میکنند بار گفت اگر از من کند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
 میکنم و چون شنید این سخن آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود علی بن ابی طالب است نر زوی آنچه خواسته شود درین
 باب و نیست علی نورانجا که میخواهد شما از و س بعد از ان فرمود چه منع میکند قوم را که نصرت داده اند
 رسول خدا را بسلا حوا خود ازین که نصرت دهند او را بر زبانها خود پس گفت حسان من بر این کام
 یا رسول الله و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گرداند مرا ابو مقولی میان بصری بضم با
 و سکون صا و بلده ایست از شام و میان صنعاء که شهر است ازین است گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

چگونه میگویند ایشان را وی اتمی و نسبت ایشان درین از ایشانم و در نسبت ایشان داخل و چگونه
 میگویند با سفیان را وی ابن عم من است گفت حسان الله بیرون میگشتم ترا یا رسول الله از ایشان
 چنانکه بیرون کشیده می شود موسی از خیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا ابوبکر را و رجوع
 کن بوی که وی اعلم است با نسای ز تو پس میرفت ابوبکر تا مطلع گرداندا و سا بر انساب ایشان
 میگفت باز در انفسلان و خلاه و ذکر کنی فلان و فلان را پس شروع کرد و حسان را میگوید که در
 مشرکان و چون آئینه در قریش شعر حسان بن ثابت را شناسند که این شعر از وی نیست بلکه از
 ابن ابی قحافة است و پس میگوید حسان ابوسفیان بن عمارت را چون رسید شعر او بانی سفیان گفت
 این کلامی است که قاضی نیست ازین بن ابی قحافة و آنحضرت می نهاد برای حسان منبر و مسجد که
 می ایستاد بر کعبه آنحضرت و میفرمود آنحضرت ان الله یونکد حسانا بروح القدس
 مادا آهینا فخرج عن رسول الله و در سوره یفا خیر و میگفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که قول حسان بن ثابت سخت ترست بر ایشان از آمدن تیر و خلیدن آن ایشان را و گفت اند
 که هر که خدا بخواهد از بانی عطا کند و بر کلم قدرت بخشاید که در روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم و با جو
 و شمنانی و گفته اند که بهترین کارها این است و گفته اند که کار حسان بن ثابت آن بود که معارضه میکرد
 مشرکان برادر و قانع و ایام و آثار و میگردید و ایشان را و ذکر میکرد و قباح و مثالب ایشان او گذشت
 عمر بن الخطاب روزی بر حسان حال آنکه او شعر میخواندم در مسجد پس تیر نگاه کرد و عمر بجانب
 حسان و گفت شعر خوبی در مسجد پس گفت حسان او انعم من شعر و مسجد نزد کسی که بهتر بود از تو یعنی
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس خاموش گشت عمر و انما شعرا جیده حسان است آنچه آورد و در بیان حال
 در پیش آنحضرت در وقت قدم نبی شومفته که آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مفاخرت کردند چنانچه
 در وقایع سال نهم در سر یحیی بن حصن بر بنو تمیم گذشت پس حسان قصیده انشاکر و ثابت بن قیس
 ابن شماس خطیب خواند و اقرار کردند بنو تمیم بجز نادانی خود و گفتند که شاعر محمد بهتر از شاعر است و خطیب
 وی بهتر از خطیب او وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود حسان جابر است میان

مؤمنين ومناقضين في دست نبي ابراهيم واسماعيل ووشن نزار واورامون في مودت كسب حسان
 نيركوهي مناقضت في حمت معارضت ميكنه از خدا ورسول وانچه هذا كله في مدارج النبوة
 ونسب حوران اشياء شعرا نص ثابت شده چنانچه و تفسير كشاف تحت قوله تعالى والشعراء يتبعونه
 الغاؤون هالقرآنهم في كل واديهيمون هوانهم يقولون ما لا يفعلون هالا الذين
 امنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا او انصروا من بعد ما اظلموا انچه مذکورست
 والشعراء مبتدع و يتبعهم الغاؤون خبره ومعناه انه لا يتبعهم على باطلهم و كذا
 وفضول قوتهم وما هم عليهم من الهجاء و تمزيق الاعراض والقدر في الانساب
 والنسب الجرم والعزل والابتهاج و مدح من لا يستحق المدح ولا يستحق الذم
 منهم ولا يطرب على قولهم الا الغاؤون والسفهاء والشطار وقيل الغاؤون الرادون
 وقيل الشياطين وقيل هم شعراء قريش عبد الله بن الزبير بن وهب بن ابي
 المغزومي ومسا فم عن عبد مناف وابو عزة الجعي ومن ثقيف امية بن ابي الصلت
 قالوا نحن نقرول مثل قولهم وكانوا يهجونهم ويحتمه اليهم الاعراب من قومهم
 اشعارهم واهاجيمهم وقرأ عيسى بن عمير اشعراء بالنصب على اضمار فعل يفسر
 الظاهر قال ابو عبيد كان الغالب عليه حب النصب قراءتة الخطة
 والسارق والسارق وسورة انزلناها وقرئ يتبعهم على التحفيم و
 يسكون العين تشبيها لسبوة بعضه - ذكر الوداع والهيوم فيه
 تمثيل لذهابهم في كل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالاة لهم
 بالغلو في المنطق ومجاوزه حد القصد فيه حتى يفضلوا اجابان الناس
 على عنزة واشعهم على حاتم وان يهتوا البرء وفسقوا النبي وعن
 ان سليمان بن عبد الملك سمع قوله شعر فيتن بجانبه به جاد وبت
 اغلاق الختام فقال قد وجب عليك الحجة فقال يا امير المؤمنين دار الله